

جزوه تفسیر موضوعی قرآن

تهیه شده توسط : سقا

زمستان 1394

صفحه	فهرست مطالب:
3	کلیات
7	درباره تفسیر
9	اولین تفسیر موضوعی درباره صفات خداوند
13	نماز
15	تفسیر سوره حمد
22	تفسیر سوره توحید
28	روابط اجتماعی از منظر قرآن
32	سنت های الهی در قرآن
37	بندگی و زندگی ایده آل قرآن
40	روابط اقتصادی در اسلام
48	فعالیت های مطرود اقتصادی از نظر اسلام
52	دیدگاه اسلام نسبت به ازدواج در مقایسه با تفکر رهبانیت مسیحی

درس اول: کلیات

وحی چیست؟

معانی به کار گرفته شده در قرآن برای واژه وحی:

- ایما و اشاره: داستان حضرت زکریا (مریم: 11)

- هدایت غریزی: درباره زبور عسل (نحل: 68)

- الهام: در سخن گفتن خدا با مادر حضرت موسی (قصص: 7)

وحی رسالی که شاخصه نبوت است و بیش از هفتاد بار در قرآن به کار رفته است. و معنای مورد نظر ما همین است. وحی رسالی همان الهام است که گاهی برای انسان های پاک اتفاق می افتد با این تفاوت که در الهام منشاء الهام کننده برای انسان روشن نیست اما در وحی کاملاً بر پیامبر روشن است که پیام دهنده خداست.

آیاتی که در آنها واژه وحی به معنای وحی رسالی به کار رفته است:

در سوره نساء می فرماید:

- «أَنَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا.» (163) بی تردید ما به تو وحی کردیم همانگونه که به نوح و پیامبران بعد از او وحی کردیم و نیز به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط (پیامبرانی از فرزندان یعقوب) و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان وحی نمودیم، و به داود زبور عطا کردیم (پس در دعوی نبوت و عرضه کتاب بی سابقه نیستی).

- «وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا.» (164) و رسولانی را (فرستادیم) که (سرگذشت) آنان را پیش از این بر تو بازگو کردیم و رسولانی که بر تو بازگو نکردیم، و خداوند با موسی به طرز خاصی (بی پرده و بدون واسطه) سخن گفت.

- «رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا.» (165) فرستادگانی بشارت رسان و بیم دهنده، تا مردم را بر خدا (در روز قیامت) پس از (آمدن) این فرستادگان حجتی نباشد، و خداوند همواره مقتدر شکست ناپذیر و حکیم (در همه امور) است.

- **وحی رسالی** = معرفتی پیامبرانه: عبارت از نوعی معرفت است که خداوند به انسان هایی که شایسته بداند عطا می کند. «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يُجْعَلُ رِسَالَتَهُ.» (انعام: 124) و کسی جز پیامبر که در معرض چنین تجربه قرار گرفته نمی تواند آن را داوری کند.

ویژگی هایی که می توان برای وحی رسالی برشمرد:

- 1- فرا طبیعی است یعنی با معرفت های عمومی بشر متفاوت است پس نمی توان با ابزارهای دانش بشر آن را تعریف کرد. شعور و حیانی از نوع دانش های متعارف تجربی عقلانی و عرفانی بشری نیست، بلکه معرفتی است که از ساحت خداوندی صادر می گردد و به اصطلاح « مرهوبی » است.
- 2- در وحی ارتباط با غیب وجود دارد و تنها راه شناخت ما مطالعه آثار وحی و پی گیری علائم آن است .
- 3- نوع معرفت وحی به طور خلاصه از راه کشف و شهود است.

شناسنامه قرآن:

در شناخت قرآن باید موارد زیر را لحاظ کرد:

- قرآن در زمان بعثت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم یعنی 600 سال پس از میلاد مسیح علیه السلام در شبه جزیره عربستان پدید آمد.
 - پیامبر اکرم قبل از بعثت به گواهی تاریخی به پاکی و صفا و امانت داری در میان قوم و قبیله اش معروف بود.
 - پیامبر قبل از بعثت، هیچ داعیه ای در پیوند با وحی و دین نداشت و بعد از بعثت نیز بیان می فرمود که هیچ اجازه و اختیاری برای تغییر یا تبدیل آیات یا کم و زیاد کردن آن ها ندارد. آیه زیر دلیل بر موضوع بیان شده است:
- « وَإِذَا تُلِيهِمْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا انْتِ بَقْرَانِ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدَّلَهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَيْتُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ. » (یونس: 15 و 16) و هنگامی که آیات روشن ما بر آنها خوانده می شود، کسانی که ایمان به لقای ما (و روز رستاخیز) ندارند می گویند: «قرآنی غیر از این بیاور، یا آن را تبدیل کن! (و آیات نکوهش بتها را بردار)» بگو: «من حق ندارم که از پیش خود آن را تغییر دهم؛ فقط از چیزی که بر من وحی می شود، پیروی می کنم! من اگر پروردگارم را نافرمانی کنم، از مجازات روز بزرگ (قیامت) می ترسم!» بگو: «اگر خدا می خواست، من این آیات را بر شما نمی خواندم؛ و خداوند از آن آگاهتان نمی کرد؛ چه اینکه مدت ها پیش از این، در میان شما زندگی نمودم؛ (و هرگز آیه ای نیاوردم)؛ آیا نمی فهمید؟!»

قرآن چگونه کتابی است؟

این موضوع با دو دیدگاه بررسی می شود:

- 1- نگاه برون دینی: اندیشمندان غیر مسلمان
- 2- نگاه درون دینی: اندیشمندان مسلمان، روایات و قرآن از نگاه قرآن

در نگاه برون دینی نظر سه اندیشمند غربی درباره قرآن بیان می شود:

- آلبرت انیشتین (متفکر و فیزیکدان بزرگ جهان): قرآن کتاب جبر یا هندسه یا حساب نیست بلکه مجموعه ی قوانینی است که بشر را به راه راست هدایت می کند، راهی که بزرگترین فلاسفه از تعریف آن عاجزند.
- ارنست رنان می گوید: اگر کسی خواسته باشد به کتابی که از آسمان نازل شده است ایمان بیاورد، آن کتاب فقط قرآن است زیرا کتب دیگر آسمانی امتیازات قرآن را ندارند.
- گوته: آموزه های محمد، هیچ نقصی ندارد و کسی نیز به مرتبه علم او نخواهد رسید. وی در جایی دیگر می گوید: اگرچه ما همواره از قرآن روی برمی گردانیم و در همان مرحله ی اول از آن اظهار تنفر می نماییم اما آن خیلی زود ما را به سوی خود جذب کرده و شکفت زده می نماید و در نهایت ما را وادار می کند که در مقابل آن سر تعظیم و احترام فرود آوریم. سبک و اسلوب قرآن و هماهنگی و توافق آن با محتوا و هدفش محکم و استوار، بسیار عالی و باشکوه، با هیبت و سرسام آور و دارای رفعتی حقیقی و ابدی است. از این رو این کتاب در تمام زمانها، تأثیری نیرومند از خود به جای می گذارد.

نگاه درون دینی:

1- نظر اندیشمندان مسلمان:

- ملاصدرا: « بسیار به مطالعه کتب حکماء پرداختم تا آنجا که گمان کردم کسی هستم، ولی همین که کمی بصیرتم باز شد، خود را از علوم واقعی خالی دیدم، در آخر به فکر افتادم که به سراغ تدبر در قرآن و روایات بروم. یقین کردم که کارم بی اساس بوده است زیرا در طول عمر به جای نور در سایه ایستاده بودم از غصه جانم آتش گرفت و قلبم شعله کشید تا آنکه رحمت الهی دستم را گرفت و مرا با اسرار قرآن آشنا کرد و شروع به تفسیر و تدبر در قرآن کردم. در خانه وحی را کوییدم، در باز شد و پرده ها کنار رفت و دیدم فرشتگان به من می گویند: «سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین.» (زمر: 73) اکنون دست به نوشتن اسرار قرآن زده ام، اقرار می کنم که قرآن دریای عمیقی است که جز با لطف الهی امکان ورود در آن نیست، ولی چه کنم؟ عمرم رفت، بدنم نا توان شد، قلبم شکسته، سرمایه ام کم، ابزار کارم ناقص و روحم کوچک است.» تفسیر صدر المتألهین، ج 7، ص 11
- فیض کاشانی: «مدت ها در مطالعه مجادلات متکلمان فرو رفتم و کوشش ها کردم، ولی همه آن بحث ها، از جهل من بود. مدت ها در راه فلسفه به تعلم و تفهم پرداختم و بلندپروازی هایی را در گفتگوی این و آن بودم؛ کتاب ها و رساله ها نوشتم و گاهی میان سخنان فلاسفه و متصوفه و متکلمین جمع بندی کردم و حرف ها را به هم پیوند دادم، ولی در هیچ یک از علوم، دوایی برای دردم و آبی برای عطشم نیافتم. بر خود ترسیدم و به سوی خداوند فرار و انابه کردم تا خداوند مرا از طریق تعمق در قرآن و حدیث هدایت کرد.»

2- قرآن در نگاه روایات

پیامبر فرمودند: «إِذَا التَّبَسَّتْ عَلَيْكُمْ الْفِتْنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ.» هرگاه فتنه ها همچون شب های سیاه بر شما روی کرد، به سراغ قرآن بروید. وسایل الشیعه، ج 6، ص 171 و فرمودند: «قرآن سفره میهمانی خداست تا می توانید از ضیافت او بهره بگیرید.» کنز العمال، حدیث 2356

امیرالمؤمنین فرمودند: «در قرآن علوم آینده و اخبار گذشتگان مطرح است، دواى دردها و نظم امور در قرآن است.»
 (نهج البلاغه، خطبه 158) و فرمودند: «نور قرآن هرگز خاموش نمى شود، قرآن دریایی است که قعر آن معلوم نیست، بنایی است که پایه هایش سست نمى شود و داروی شفابخشی است که بیماری در پی ندارد.» (نهج البلاغه، خطبه 176)

2- قرآن از نگاه قرآن:

آیاتی در قرآن وجود دارد که به بیان اوصافی درباره خود قرآن می پردازد:

1- قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ (مائده: 15)

کتاب مبین: کتاب روشن کننده

2- يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا (نساء: 174)

برهان: دلیل و حجت

3- رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُوا صُحُفًا مُطَهَّرَةً فِيهَا كُتِبَ قِيمَةٌ. (بینه: 3 و 2)

قیمه: محکم کننده معارف انسان هستند.

4- قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (زمر: 28)

غیر ذی عوج: امکان انحراف درش راه ندارد.

5- إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ. (طارق: 13 و 14)

قول فصل: سخنی که فصل الخطاب است. و شوخی در آن راه ندارد.

6- تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا. (فرقان: 1)

فرقان: حق و باطل را از هم جدا می کند.

نمونه سوالات تشریحی درس اول:

1- وحی رسالی را تعریف کنید.

2- تفاوت وحی رسالی و الهام را تعریف کنید.

3- در آیات «تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا.» و «قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ.» به کدام

یک از ویژگی های قرآن اشاره شده است؟

4- ویژگی های وحی رسالی را بنویسید.

5- مبین بودن قرآن به معنای..... و قیمه بودن آن به معنای..... است.

6- وحی در داستان حضرت زکریا به معنای..... و در سخن گفتن خدا با مادر حضرت موسی به

معنای..... به کار رفته است.

7- تعریف مختصر و اجمالی از وحی رسالی کدام است؟

8- این سخن از کیست؟ «اگر کسی خواسته باشد به کتابی که از آسمان نازل شده است ایمان بیاورد، آن کتاب فقط قرآن

است زیرا کتب دیگر آسمانی امتیازات قرآن را ندارند.»

9- این سخن از کیست؟ «هرگاه فتنه ها همچون شب های سیاه بر شما روی کرد، به سراغ قرآن بروید.»

10- تفسیر المیزان یک نوع تفسیر..... و تفسیر مشهور جاوید یک نوع تفسیر..... است.

درس دوم: درباره تفسیر

تفسیر در لغت: به معانی زیر آمده است:

- هویدا کردن

- پیدا نمودن

- پدید آوردن

- پیدا و روشن کردن معنا که بهترین معنا همین است.

تفسیر در اصطلاح دانشمندان اسلامی:

دانشی که به کمک آن مفاهیم و معارف کتاب خدا آشکار می گردد.

ضرورت تفسیر:

در درس گذشته خواندیم که قرآن کتاب مبین است، نور است یا فرقان است و... آیا با این اوصاف قرآن اساساً نیاز به تفسیر دارد؟

پاسخ: قرآن اگرچه خود نور و روشنگر است، این هرگز به این معنا نیست که شناخت و تحلیل صحیح مفاهیم و محتوای بلند آن بدون برخورداری از ابزارهای لازم شناخت، برای همگان ممکن است. در حقیقت تفسیر یکی از اصلی ترین ابزارهای شناخت معارف قرآن است. قرآن خطاب به پیامبر می فرماید: «أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (نحل: 44) ما این ذکر [قرآن] را بر تو نازل کردیم، تا آنچه به سوی مردم نازل شده است برای آنها روشن سازی؛ و شاید اندیشه کنند!

ویژگی های قرآن که نیاز به تفسیر را بیشتر می کند کدام است؟

1- بیان اصول و کلیات در قرآن: این ویژگی از یک سو قرآن را فرا زمان و فرا مکان می کند اما از سویی دیگر رسیدن به

جزئیات و فروع در قرآن را وابسته به تفسیر می کند مانند: دستور اقامه نماز که به طور کلی در قرآن آمده اما در

کیفیت اقامه آن (مانند تعداد رکعات) نیاز به تفسیر و شرح وجود داشت که خود پیامبر آن را شرح دادند.

2- به کار گیری سبکی خاص در بیان مطالب: مجموعه مطالب و پیام های مربوط به یک موضوع در یک آیه یا یک سوره

خاص به طور متمرکز نیامده است بنابراین برای دستیابی به دیدگاه قرآن در یک موضوع خاص باید در لابه لای آیات و

سور مختلف کاوید به این ترتیب برخی از آیات با توجه به قرینه های پیوسته یا ناپیوسته تفسیر می شوند و این امر نیاز به

تفسیری روشمند را موجب می گردد.

3- معرفی جهان های فرا طبیعی: قرآن ذهن کنجکاو انسان را به جهان ها و موجودات فراطبیعی و ارتباط آنها به جهان مادی

معطوف می نماید بنابراین تصویری که قرآن از هستی و موجودات آن پیش روی انسان می نهد، به مراتب گسترده تر از

آن است که از طریق حواس محدود و جزئی نگر بشر قرار دارد. آیاتی که در قرآن درباره عرش، فرشتگان، روح، جن، عوالم ملکوت، برزخ و قیامت و... آمده است از این دست محسوب می شوند.

4- فصاحت و بلاغت بی نظیر: اگرچه قرآن به زبان عربی است اما از نظر فصاحت و بلاغت در بالاترین سطح قرار دارد بطوریکه برای درک معارف و معانی آن باید به دقت های ویژه شناختی و ظرافت های مفهومی آن را به دلیل به کارگیری انواع مجازها، استعاره ها، کنایه ها، اشاره ها، تشبیه ها، ضرب المثل ها، رمزها و... لحاظ کرد و این تفسیری روشمند را می طلبد.

کهن ترین تفسیر مدون:

- سعید بن جبیر از اصحاب امام سجاد علیه السلام (سال 94 یا 95ق)

- مجاهد بن جبر از شاگردان ابن عباس شاگرد امام علی علیه السلام (سال 104ق)

شیوه های تفسیری:

- 1- تفسیر ترتیبی: تفسیری است که در آن مفسر آیات قرآن را از آغاز تا به آخر قرآن، آیه به آیه شرح می دهد. بیشترین تفاسیر از این نوع هستند. به عنوان مثال: تفسیر مجمع البیان از شیخ طبرسی و تفسیر المیزان از علامه طباطبائی.
- 2- تفسیر موضوعی: تفسیری است که مفسر در ابتدا به جمع آوری آیاتی که مربوط به موضوع معینی است پرداخته سپس به شرح و تبیین و استخراج مقاصد و معارف آن آیات می پردازد. این شیوه جدید و شایع شده است. به عنوان مثال: تفسیر موضوعی جوادی آملی و تفسیر منشور جعفر سبحانی

روش های تفسیری:

دو نوع از مهم ترین این روش ها:

- 1- روش نقلی: مفسر برای شرح آیه مورد نظر از آیات دیگر قرآن و از روایات کمک می گیرد و از خودش چیزی را به تفسیر نمی افزاید. تعداد زیادی از تفاسیر از این دسته اند. مانند: البرهان از سید هاشم بحرانی
- 2- روش اجتهادی: در این روش، مفسر تنها بر اخبار و آثار و مانند آن تکیه نمی کند بلکه به عنوان مبنای اصلی دریافت مقاصد قرآن بر خردورزی و استدلال روشمند متکی است. برای نمونه: مجمع البیان شیخ طبرسی.

شرایط مفسر:

- 1- آگاهی کامل از زبان و ادبیات عرب
- 2- آگاهی به دانش اسباب النزول
- 3- آگاهی از روایات، سنت و سیره پیامبر و اهل بیت
- 4- آگاهی از علوم قرآن
- 5- آگاهی از آثار قرآنی پیشینیان
- 6- آگاهی از دانش منطق و شیوه استدلال منطقی و دانش های دیگر

تفسیر به رأی:

در صورتیکه مفسر واجد شرایط پیشین نباشد و یا در تفسیر آیات، منابع سه گانه کتاب، سنت و عقل را مرجع خود قرار ندهد، نمی توان کار او را تفسیری ضابطه مند دانست. در روایتی از پیامبر اسلام نقل شده که خداوند فرمود: « ما آمن بی من فسر برأیه

کلامی. هر کس کلام من را با رأی خود تفسیر کند، به من ایمان نیاورده است.» این مطلب با تعابیر گوناگون، در سخنان اهل بیت نیز مورد تایید قرار گرفته است.

اندیشمندان قرآنی به الهام از همین روایات، تفسیر بی ضابطه قرآن را «تفسیر به رأی» نامیده اند و مردم را از آن بر حذر داشته اند.

عمده ترین دلایل تفسیر به رأی عبارتند از:

1. تکیه بر حدس و گمان شخصی در تحلیل معنای آیات
2. گرایش ها و حب و بغض های شخصی، فرقه ای، مذهبی و کلامی
3. علم زدگی و تکیه بر فرضیه های علمی بدون توجه به اصول، شرایط و قواعد تفسیر صحیح قرآن

نمونه سوالات تشریحی درس دوم:

- 1- تفسیر در لغت و اصطلاح به چه معنایی آمده است؟
- 2- شیوه تفسیر موضوعی را تعریف کنید.
- 3- تفاوت روش نقلی و اجتهادی را بنویسید.
- 4- تفسیر به رأی چیست؟ عمده ترین دلایل آن کدامند؟
- 5- ویژگی های قرآن که نیاز به تفسیر را بیشتر می کند کدام است؟
- 6- آیا قرآن نیاز به تفسیر دارد؟
- 7- چهار مورد از شرایط مفسر را نام ببرید.
- 8- کهن ترین تفسیر مدون قرآن از و سپس از است.

درس سوم: اولین تفسیر موضوعی درباره صفات خداوند

«صفات خداوند»:

تعداد اسماء یا صفات الهی را از 99 تا 1001 صفت نامبرده اند. احصاء اسماء الهی به میزان شباهت خداوند با مخلوقات و صفاتی مانند عدالت او در میان متکلمین اختلاف نظرهایی را به وجود آورده است. بین اسماء و صفات الهی تفاوتی نیست مگر اینکه صفت دلالت بر معنا و خصوصیتی می کند که خداوند می تواند دارای آن باشد اما اسم بیانگر ذات خداوند است با داشتن یکی از صفات. مثلاً حیات و علم دو صفتند در حالیکه حی و عالم دو اسم محسوب می شوند.

تقسیم بندی هایی در صفات خدا مطرح کرده اند از جمله معروفترین آنها:

1- صفات خدا یا ذاتیند یا فعلی:

هر گونه کمالی که مستلزم نقص و محدودیت نباشد قابل صدق بر خدای متعال خواهد بود که به آن صفات ذات گفته می شود مانند حیات، علم و قدرت؛ اما مفاهیمی که از نوعی رابطه بین خدا و مخلوق انتزاع شود صفات فعلیه الهی نامیده می شوند مانند: خالقیت و رازقیت

2- صفات خدا یا ثبوتیند یا سلبی:

انسان به مقتضای فطرت خود برخی نشانه هایی از کمال را در جهان هستی مشاهده کرده از آنها صفاتی می سازد که خدا را با آن می خوانند که به آن ها صفات ثبوتی گفته می شود یعنی آنها صفات را برای خدا ایجاب می کند مانند: ازلی و ابدی بودن؛ و نقصهایی که در جهان مشاهده می کند و خداوند از آنها منزّه می شمارد را صفات سلبی می گویند مانند محدودیت مکانی و زمانی و جسمانی بودن.

صفات فعلیه خدا در قرآن:

هر وصف و عنوانی که ذهن آدمی بتواند در پیوند وجودی ذات باری تعالی با جهان خلقت انتزاع کند، همه جلوه های ربوبیت عالی پروردگار است؛ چنان که خداوند خود در سوره اعلی بدان اشاره فرموده است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى (1) منزّه شمار نام پروردگار بلندمرتبهات را!

الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى (2) همان خداوندی که آفرید و منظم کرد،

وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى (3) همان که اندازه گیری کرد و هدایت نمود،

وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى (4) و آن کس را که چراگاه را به وجود آورد،

فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى (5) سپس آن را خشک و تیره قرار داد!

رب: صفتی است که پیشوایان دینی خدای خود را بیشتر با آن می خواندند و به پیروان خویش نیز توصیه می کردند. از جمله روابطی که بین خدا و خلق، لحاظ می شود اینست که مخلوقات نه تنها در اصل وجود و پیدایششان نیازمند به خدا هستند بلکه همه شئون وجودی آنها وابسته به خدای متعال است و هیچگونه استقلالی ندارند. لازمه چنین صفتی، تدبیر امور خلق است. که مصادیقی چون، رزق، حیات، ممات، هدایت، رشد و... را در بر می گیرد.

ربوبیت خدا یا تکوینی است به معنای « کارگردانی جهان » و یا تشریحی است به معنای ارسال رسل و انزال کتب که مختص

موجودات ذی شعور و مختار است. در ربوبیت تکوینی، لوازم رشد طبیعی موجود تحت تربیت فراهم می شود و مربی ابزار

بالندگی لحظه به لحظه او را در عرصه حیات تقدیر کرده، سرانجام او را به شکوفایی می رساند. اما در ربوبیت تشریحی،

قوانین و مقررات لازم برای تکامل موجود مختار در اختیارش نهاده می شود و او را تا رسیدن به شکوفایی راهبری می کند.

کلمه " **الاعلی** " - به معنای کسی است که بر فراز هر بلندی که تصور شود در آمده، و بر هر چیزی قاهر و چیره باشد، و این

کلمه صفت " ربك " است، نه صفت " اسم "، و همین صفت حکم آیه را تعلیل می کند، و می فهماند که چرا گفتیم نام

پروردگارت را منزّه بدار، برای اینکه او از هر علوی که تصور شود عالی تر است.

چرا می فرماید: سَبِّحْ؟

چون مشرکین از شنیدن نام خدا به تنهایی ناراحت می شدند:

دو آیه مبتنی بر این موضوع:

"وَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ إِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ" و چون خدا به تنهایی نامش برده می شود آنهایی که به آخرت ایمان ندارند دلهایشان متنفر می شود، و چون نام خدایانی که به جای خدای تعالی می پرستند برده شود بشاش و خوشنود می گردند. (سوره زمر، آیه 45)

"وَ إِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَ لَوْ عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا" و چون نام پروردگارت به تنهایی در قرآن برده می شود از شدت تنفر پشت می کنند و می روند. (سوره اسری، آیه 46)

مظاهر تدبیر الهی در آیات 2 و 3 سوره اعلی: خلقت، تسویه، تقدیر، هدایت

"الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّىٰ" خلقت هر چیزی "به معنای گردآوری اجزای آن است، و "تسویه اش" به معنای روی هم نهادن آن اجزا به نحوی است که هر جزئی در جایی قرار گیرد که جایی بهتر از آن برایش تصور نشود، و علاوه بر آن جایی قرار گیرد که اثر مطلوب را از هر جای دیگری بهتر بدهد، مثلاً در مورد انسان چشم را در جایی و گوش را در جایی و هر عضو دیگر را در جایی قرار دهد که بهتر از آن تصور نشود، و حقیقت ادا شود.

"وَ الَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ" منظور از "تقدیر" همان اندازه گیری و تعیین برنامه های حرکت به سوی اهدافی است که موجودات به خاطر آن آفریده شده اند.

پس هر موجودی به سوی آنچه برایش مقدر شده و با هدایتی ربانی و تکوینی در حرکت است، مانند طفل که از همان اولین روز تولدش راه پستان مادر را می شناسد، و جوجه کبوتر می داند که باید منقار در دهان مادر و پدرش کند، و بر همین قیاس هر موجودی به سوی کمال وجودیش هدایت شده.

"وَ الَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَىٰ" کلمه "مرعی" به معنای چرای است که علف خواران آن را می چرند، و کسی که آن را از زمین خارج می کند و می رویاند همان خدای سبحان است.

"فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَىٰ" کلمه "غثاء" به معنای گیاه خار و خاشاکی است که سیل به کنار بیابان می ریزد، و منظور از آن در اینجا گیاه خشکیده است. و کلمه "احوی" به معنای سیاه شده است.

و منظور از بیرون کردن مرعی برای آذوقه حیوان و سپس خاشاک سیاه کردنش، ارائه نمونه ای از تدبیر ربوبی و دلائل ربوبیت خدا است، هم چنان که خلقت و تسویه و تقدیر و هدایت نمونه دیگری از آن است.

آیات سوره حدید نیز به صفاتی از خدا اشاره دارد:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (1) آنچه در آسمانها و زمین است برای خدا تسبیح می گویند؛ و او عزیز و حکیم است.

لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَحْيِي وَ يُمِيتُ وَ هُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (2) مالکیت (و حاکمیت) آسمانها و زمین از آن اوست؛ زنده می کند و می میراند؛ و او بر هر چیز توانا است!

هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (3) اوّل و آخر و پیدا و پنهان اوست؛ و او به هر چیز داناست.

در روایتی از امام سجاد علیه السلام آمده است که خداوند می دانست که در آینده، انسان های ژرف اندیشی پدید خواهند آمد، از این رو سوره «قل هو الله احد» و آیات اول سوره حدید را نازل فرمود.

تسییح به معنای حرکت به سوی حق و مبرا دانستن خداوند از هر گونه نقص. سُبُوح یکی از نام های خداوند است که از صفات سلیبه او به شمار می رود. به معنای منزّه از تمامی نقایص و کمبودهاست. همه موجودات در آسمانها و زمین خداوند را با زبان خود تسییح می کنند هر چند ما زبان آنها را نفهمیم. (علامه طباطبائی)

عزیز یعنی خدای سبحان دارای مقامی منع است، به طوری که تمامی قدرتها را در هم می شکند، و هیچ قدرتی نیست که او را شکست دهد.

حکیم یعنی فعل او متقن و محکم است، آن قدر محکم است که هیچ عارضه ای فعل او را فاسد نمی کند، (و چون افعال ما در معرض فساد و تباهی نیست)، و نیز آن قدر متقن است که جای هیچ اعتراض کردنی در آن نیست.

"یحیی و یمیت" این دو جمله اشاره است به دو نام از نامهای خدای تعالی یعنی زنده کننده و میراننده، (محبی و ممیت) جمله "یحیی و یمیت" به صورت فعل مضارع دلیل بر استمرار مساله حیات و مرگ در طول همه زمانها است، و اطلاق این دو نه تنها شامل حیات و مرگ انسان در این جهان می شود که شامل هر گونه حیات و مرگ، از عالم فرشتگان گرفته تا موجودات زنده دیگر و حیوانات و گیاهان، نه تنها حیات دنیا که حیات برزخی و رستاخیز را نیز دربر می گیرد، آری حیات و مرگ در تمام اشکالش به دست قدرت او است.

وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ" این جمله اشاره دارد به صفت قدرت خدای تعالی، و اینکه قدرت او مطلق است.

هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ. توصیف به اول و آخر بودن تعبیر لطیفی است از ازلیت و ابدیت او، زیرا می دانیم او وجودی است بی انتها و واجب الوجود، یعنی هستیش از درون ذات او است نه از بیرون، تا پایان گیرد یا آغازی داشته باشد، و بنابراین از ازل بوده و تا ابد خواهد بود. او سرآغاز و ابتدای عالم هستی است، و او است که بعد از فناى جهان نیز خواهد بود. بنا بر این تعبیر به اول و آخر هرگز زمان خاصی را دربر ندارد و اشاره به مدت معینی نیست.

نکته: جمع اضداد در صفات خدا

بسیاری از صفات است که در ما انسانها و موجودات دیگر غیر قابل جمع است، و به صورت صفات متضاد جلوه می کند، مثلا اگر من اولین نفر در میان یک جمعیت باشم قطعا آخرین نفر نخواهم بود، اگر ظاهر باشم پنهان نیستم، و اگر پنهان باشم ظاهر نخواهم بود، همه اینها به خاطر آن است که وجود ما محدود است، و یک وجود محدود جز این نمی تواند باشد، اما هنگامی که سخن به صفات خدا می رسد، اوصاف دگرگون می شوند و تغییر شکل می دهند، در آنجا ظاهر و باطن با هم جمع می شود، و همچنین آغاز و انجام، و با توجه به لا یتناهی بودن ذات مقدسش جای تعجب نیست.

علیم: اسامی چهارگانه نامبرده به نوعی بر علم خدای تعالی بستگی و تفرع دارند. برای اینکه هر چیزی را که ما اول فرض کنیم، قبل از وجودش خدای تعالی احاطه علمی به او داشته، پس خدا اول است نه آن چیز، و هر چه را که ما آخر فرض کنیم بعد از فنايش هم خدا احاطه علمی به آن دارد، پس باز خدا آخر است نه آن، و هر چه را که ما ظاهر فرض کنیم، خدای تعالی ظاهرتر از آن است، چون ظهور آن از خداست، و چگونه ممکن است از خود خدا ظاهرتر باشد.

نمونه سوالات تشریحی درس سوم:

- 1- ربوبیت تکوینی و تشریحی چه تفاوتی با هم دارند؟
- 2- صفات ذات خدا را نام ببرید.
- 3- معنای واژگان زیر را بنویسید:

الاعلی: سبوح:

تقدیر: عزیز:

- 4- جمع اضداد در صفات خدا را با مثال توضیح دهید.

جلسه چهارم: نماز

اسلام شناس معاصر سویسی، مارسل بوازار در کتاب اسلام و حقوق بشر، حاصل مطالعات خود درباره نماز را چنین بیان می دارد:

« در دیانت اسلام ترس از مجازات، انگیزه ایمان نیست، بلکه دوستی خداست که فرد را به انجام فرایض و اجرای تکالیف و می دارد. عبارت «قربه الی الله» بیانگر عشق و همبستگی است و این در قلوب مسلمانان موجود است. نماز یادآور مستمر یگانگی و عظمت خداوند و ابراز اشتیاق برای راه یافتن در مقام قرب «الله» است. این تغییر حالت دائمی باعث می گردد که امور مادی، زندگی آدمی را در خود غرق نکند. اصولاً رسالت قرآن متعادل ساختن انسان هاست، آن هم از راه ایمان و عشق به خدا.»

طبع آدمی به گونه ایست که با اشتغال با اقتضائات زندگی دچار غفلت زدگی و فراموشی هدف زندگی او می شود از طرفی او وقت کافی ندارد که هر روز به مرور تعهداتش برای رسیدن به هدف پردازد، نماز چکیده مکتب اسلام را در خود دارد و با گفتنی ها و حرکت های سنجیده و منظمش، کاملاً نمودار اسلام است. نماز مانند سرود ملی کشور است. کشورها برای پایدار کردن اصول خود در ذهن مردم، تکرار و بازگو کردن سرود ملی خود را که خلاصه ای از مطلوب ها و هدف هایشان است، واجب می شمردند. این تکرار باعث می شود که از طرفی، افراد بر این طرز فکر باقی بمانند و از طرف دیگر، خواندن آن سرود شور تلاش برای سازندگی کشور را ایجاد کند و مانند یک نقشه راه، مسیر حرکت آنها را در جهت هدف مشخص سازد.

نماز در قرآن:

- 1- نماز باردارنده از کژی ها: «اتلُ ما أوحیَ إِلَیکَ مِنَ الْکِتَابِ وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْکَرِ وَ لَذِکْرُ اللَّهِ أَکْبَرُ وَ اللَّهُ یَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ.» (عنکبوت: 45) آنچه را از کتاب (آسمانی) به تو وحی شده تلاوت کن، و نماز را برپا دار، که نماز (انسان را) از زشتیها و گناه بازمی دارد، و یاد خدا بزرگتر است؛ و خداوند می داند شما چه کارهایی انجام می دهید!

نکات برآمده از آیه 45 سوره عنکبوت: 1- خطاب آغاز آیه به شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است: عبارت «اتل ما اوحی الیک من الکتاب» مانند آیات دیگری که در ذیل می آید فقط وظیفه کانونی پیامبر را تلاوت وحی یا انذار و یا اطلاع رسانی خبرهای جدی می داند.

- «انما انت منذر» (غاشیه: 21)

- «انما علیک البلاغ» (رعد: 40)

- «انه تذکره» (مدثر: 54)

چرا؟ چون به حکم آیه «لا اکراه فی الدین» هیچ اجبار و اکراهی در ماهیت دین وجود ندارد و مردم باید با عقل و استدلال خود اعتقادات دینی را بپذیرند.

2- در عبارت «اقم الصلاه»؛ اقامه نماز در لغت به معنای برپاداشتن نماز و ادامه دادن آن آمده است. آنچه مورد سفارش است،

اقامه نماز است نه فقط خواندن. اقامه نماز پیوسته خواندن و ادامه دادن آن است: در اقراب الموارد گوید: «اقام الشیء:

ادامه» در اقامه معنای تداوم در نظر است. تفسیر المیزان: «اقامه نماز» به معنای ادامه برآوردن آن و محافظت از ترک

نشدن آن است. تفسیر نمونه: تعبیر به اقامه نماز (به جای خواندن نماز) اشاره به این است که نه تنها خودشان نماز

می خوانند بلکه کاری می کنند که این رابطه محکم با پروردگار هم چنان و در همه جا برپا باشد.

به همین دلیل، دعای ابراهیم (ع) به درگاه پروردگار برای توفیق یافتن خود و فرزندانش برای احیای فریضه نماز در جامعه با

عبارت «رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي.»

چند سوال:

سوال اول: چرا اقامه نماز به بیان قرآن بازننده از زشتی ها و گناهان است؟

در پاسخ به سوال اول:

1- برای اینکه نماز مشتمل است بر ذکر خدا است: ایمان به وحدانیت خدای تعالی در آیه «قل هو الله احد» «اشهد ان لا اله الا

الله» رسالت پیامبر در «و اشهد ان محمداً عبده و رسوله» جزای روز قیامت «مالک يوم الدين» اخلاص در عبادت «ایاک نعبد»

استعانت از خدا «ایاک نستعین» طلب هدایت به صراط مستقیم «اهدنا الصراط المستقیم» استعاذه به خدا از ضلالت و گمراهی «

غير المغضوب عليهم و الضالین.»

2- این عمل مخصوصاً که بنده خدا آن را در هر روز پنج بار به جا بیاورد، و همه عمر ادامه دهد طبعاً با گناهان کبیره سازش

ندارد. حضرت علی علیه السلام درباره نماز می فرمایند: «خداوند ایمان را برای پاکسازی انسانها از شرک واجب کرده است و

نماز را برای پاکسازی از کبر»

3- انسان برای ورود به نماز موظف می شود که از حدث (که نوعی آلودگی روحی است)، و از خبث یعنی آلودگی بدن و جامه، خود را پاک کند، و نیز از اینکه لباس و مکان نمازش غصبی باشد، پرهیزد، و رو به سوی خانه پروردگارش بایستد.

4- نماز روح انضباط را در انسان تقویت می کند، چرا که دقیقاً باید در اوقات معینی انجام گیرد که تاخیر و تقدیم آن هر دو موجب بطلان نماز، است همچنین آداب و احکام دیگر در مورد نیت و قیام و قعود و رکوع و سجود و مانند آن که رعایت آنها، پذیرش انضباط را در برنامه های زندگی کاملاً آسان می سازد.

در نتیجه اگر انسان مدتی کوتاه بر نماز خود پایداری کند، و در انجام آن تا حدی نیت صادق داشته باشد، این ادامه در مدت کوتاه به طور مسلم باعث می شود که ملکه پرهیز از فحشاء و منکر در او پیدا شود. بازداری از گناه اثر طبیعی نماز است، چون نماز توجه خاصی است از بنده به سوی خدای سبحان.

سوال دوم: چرا با این همه نماز گزار در بلاد اسلامی، زشتی و گناه اتفاق می افتد؟

پاسخ به سوال دوم:

1- در آیه دو بار واژه «الصلوه» به کار رفته، در ادبیات عرب وقتی اسم به این شکل دوبار تکرار شود و دومی دارای ال تعریف باشد در ترجمه آن را دقیقاً به معنای اولی می آوردند با این توضیح ترجمه عبارت: «اقم الصلوه ان الصلوه تنهی عن الفحشاء و المنکر» با توجه به اینکه گفتیم خطاب آیه به پیامبر است چنین می شود: «ای پیامبر، نماز را بر پادار؛ زیرا آن نماز که تو برپاداری، از فحشا و منکر باز می دارد.» بنابراین، مقصود از نمازی که بازدارنده از زشتی هاست نماز پیامبرانه است یعنی مانند نماز پیامبر، نمایانده عبودیت و بندگی خالصانه نماز گزار در برابر خداوند باشد.

2- ممکن نیست کسی نماز بخواند و هیچگونه اثری در او نبخشد هر چند نمازش صوری باشد هر چند آلوده گناه باشد زیرا آیه می خواهد اثر اقتضایی نماز را بر بنده بیان کند نه اثر علیت تامه را که بخواهد تخلف ناپذیر باشد و نماز گزار دیگر نتواند گناه کند، نه، بلکه اثرش به مقدار اقتضاء است، یعنی اگر مانع و یا مزاحمی در بین نباشد اثر خود را می بخشد، و نماز گزار را از فحشاء باز می دارد، ولی اگر مانعی و یا مزاحمی جلو اثر آن را گرفت، دیگر اثر نمی کند.

به طور کلی باید گفت: نهی از فحشاء و منکر سلسله مراتب و درجات زیادی دارد و هر نمازی به نسبت رعایت شرایط دارای بعضی از این درجات است.

در ادامه آیات سوره عنکبوت آمده است: «وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ.»

- ذکر خدا دو نوع است، یکی ذکر به زبان، و یکی هم ذکر به قلب، یعنی حضور در قلب

- نماز را ذکر نامیده اند، برای این است که: نماز هم مشتمل است بر ذکر زبانی از تهلیل، و حمد، و تسبیح، و هم به اعتباری دیگر مصداقی است از مصادیق ذکر، چون مجموعه آن عبودیت بنده خدا را مجسم می سازد.

- ذکرى که گفتیم به معنای استحضار است، یعنی استحضار یاد خدا در ظرف ادراک، بعد از آنکه به خاطر فراموشی از ذهن غایب شده بود، و یا به معنای ادامه استحضار است، و این دو قسم از ذکر بهترین عملی است که صدورش از انسان تصور می‌شود، و از همه اعمال خیر قدر و قیمت بیشتری دارد و نیز از همه انواع عبادتها اثر بیشتری در سرنوشت انسان دارد، چون یاد خدا به این دو نوع که گفته شد، آخرین مرحله سعادتى است که برای انسانها در نظر گرفته شده، و نیز کلید همه خیرات است.

مطلب آخر آنکه: از ظاهر سیاق آیه "وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ" برمی‌آید که جمله "وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ" متصل به آن است، و اثر دیگری از نماز را بیان می‌کند، و اینکه آن اثر، بزرگتر از اثر قلبی است، در نتیجه جمله "وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ" به منزله ترقی دادن مطلب است، و البته منظور از ذکر در آن جمله نیز همان ذکر قلبی است، که گفتیم از نماز حاصل می‌شود. و از آنجا که نیت انسانها و میزان حضور قلب آنها در نماز و سائر عبادات بسیار متفاوت است در پایان آیه می‌فرماید: "و خدا می‌داند چه کارهایی را انجام می‌دهید" (وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ)

نمونه سوالات تشریحی درس چهارم:

- 1- آیا جمله « ممکن نیست کسی نماز بخواند و هیچگونه اثری در او نبخشد. » را قبول دارید؟ اگر قبول دارید بفرمایید علت وجود فحشاء و منکر در میان برخی از نمازگزاران چیست؟
- 2- به دو مورد از موارد بازدارندگی نماز از زشتی‌ها و گناهان اشاره کنید؟
- 3- بر مبنای آیه « اَتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ. » چرا نماز بازدارنده از زشتی‌ها و گناهان است؟
- 4- منظور از ذکر را در آیه « وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ » توضیح دهید.

جلسه پنجم تفسیر: تفسیر سوره حمد

سوره حمد نام‌های متعددی دارد: فاتحه الكتاب، أم القرآن، سبع المثانی و اساس.

وجه تسمیه فاتحه الكتاب: چون دیباچه قرآن است. این سوره مثل دیباچه هر کتابی، نشان دهنده طرح کلی از مجموعه معارف این کتاب است.

وجه تسمیه ام القرآن یا ام الكتاب: مفاهیم این سوره، مرجع و مقصد تمام آموزه‌های گسترده در سراسر قرآن است.

وجه تسمیه سبع المثانی: مجموع آیات آن هفت است و در هر نمازی دو بار خوانده می‌شود.

وجه تسمیه به اساس: امیرالمومنین فرمود: هر چیزی را اساسی است و اساس قرآن فاتحه الكتاب است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (1) الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (2) الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (3) مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ (4)

به اعتقاد تمامی دانشمندان شیعه، بسم الله آغاز هر سوره، جزء آن سوره است. در مورد سوره حمد عموم دانشمندان شیعه و سنی اتفاق نظر دارند که جز سوره حمد است. (برخی از اهل تسنن خواندن بسم الله اول سوره های قرآن غیر از سوره حمد را لازم نمی دانند.)

در روایات آمده که گرامی ترین آیه در کتاب خدا، آیه «بسم الله الرحمن الرحيم» است. «بسم الله» نه تنها در ابتدای قرآن بلکه در آغاز تمام کتاب های آسمانی بوده است و در سر لوحه کار و عمل همه انبیا قرار داشت. هنگامی که کشتی حضرت نوح در میان امواج طوفان به راه افتاد، نوح به یاران خود گفت: سوار شوید که «بسم الله معجزیها و مرسیها» یعنی حرکت و توقف این کشتی با نام خداست. سلیمان نیز چون ملکه سبأ را به ایمان فراخواند، دعوتنامه خود را با این جمله «بسم الله الرحمن الرحيم» آغاز کرد.

بسم الله الرحمن الرحيم: اُبتدئُ: شروع می کنم یا اُستعینُ: یاری می گیرم از نام الله که صفت رحمان و رحیم دارد.

«الرحمن» و «الرحيم»:

این دو صفت الهی بیان کننده ربوبیت خداوند با عالم هستی انسان است.

عنایت الهی نسبت به موجودات دو گونه است:

1- «رحمان»: رحمت عام و گسترده: «رحمتی وسعت کل شیء». (اعراف: 156)؛

2- «رحيم»: عنایت ویژه به بندگان شایسته: «فَسَاكُنْهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ». (همو) و در آیه ای دیگر می فرماید: «بِالْمُؤْمِنِينَ رَوْفٌ رَحِيمٌ». (توبه: 128) در روایتی از امام صادق می خوانیم: «خداوند که معبود همه چیز است؛ نسبت به تمام مخلوقاتش رحمان و نسبت به خصوص مؤمنان رحیم است.»

رحمت واسطه الهی که در اصطلاح به آن رحمت رحمانیه می گویند باید گفت آنچه در برابر این وصف قرار می گیرد، عدم است نه غضب. تمامی بلاها در دنیا و سختی ها و عذاب ها در آخرت، چون از سوی خداوند است، جز جلوه رحمت عام و جز مصلحت بنده چیزی نیست و خداوند همان گونه که رحمت دنیاست، رحمت آخرت نیز هست و تمامی آنچه به عنوان مزد عمل مطرح است، جلوه هایی از رحمت رحیمیه یا «رحمت خاص» خداوند به شمار می آید. بنابراین رحمانیت و رحیمیت خدا با عذاب الهی منافات ندارد. می فرماید: «نَبِيٌّ عِبَادِي أَنِي أَنَا الْعَفْوُ الرَّحِيمُ وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ». (حجر: 49 و 50) اما رحمت خاصه خداوند در این دنیا و آخرت فقط شامل مؤمنان و بندگان شایسته می شود. این بحث را با حدیثی از پیامبر اکرم پایان می دهیم: «خداوند بزرگ صد باب رحمت دارد که یکی از آن را به زمین نازل کرده است و در میان مخلوقاتش تقسیم نموده و تمام عاطفه و محبتی که در میان مردم است، از پرتو همان است، ولی نود و نه قسمت را برای خود نگاه داشته و در قیامت بندگانش را مشمول آن می سازد.»

ال سر حمد به معنی استغراق است و گویای آن است که هر حمدی از هر کسی و به هر شکلی که صادر شود، برای خداست. چرا؟ زیرا همه نیکی های از او سرچشمه می گیرد پس سپاس از هر نیکی در واقع سپاس از اوست. «من لم يشكر المخلوق لم يشكر الخالق». حمد به معنای ستایش کردن در برابر کار یا صفت نیک اختیاری است در مقابل مدح که ستایش یک کار نیک غیر اختیاری است.

رب: ربّ به کسی گفته می شود که هم مالک و صاحب چیزی باشد هم در رشد و پرورش آن چیز نقش داشته باشد.

عالمین: این واژه در اصل به معنای مجموعه ای از موجودات که دارای صفات مشرکند مانند عالم انسان، عالم حیوان و... در هفتاد و سه موردی که در قرآن به کار رفته به معنای انسان است اما در اینجا به معنی جهانیان و جوامع انسانی است.

الحمد لله رب العالمین: ترکیب حمد و ربوبیت در این آیه یادآور این حقیقت فطری است که خدایی که اینهمه به ما نعمت داده و ما را تحت ربوبیت خودش پرورش داده و می دهد شایسته است که حمدش را بر زبان جاری کنیم. دلیل حمد خدا ربوبیت الهی برای همه عوالم خلقت است.

الرحمن الرحیم: این دو صفت از مهم ترین صفات الهی است در نمازهای روزانه حداقل 30 بار تکرار می شوند به عبارتی ما روزانه 60 مرتبه خدا را با صفات رحمتش می ستاییم. از این مطلب دو نکته بر می آید:

1- ربوبیت الهی همراه محبت و بر اساس رحمت است. مانند آموزش که نیازمند رحم و مهربانی است. «الرحمن علم القرآن» درسی است برای ما که در زندگی خود متخلق به این دو صفت الهی شویم.

2- آمدن این دو صفت بعد رب العالمین اشاره به این نکته است که خداوند در عین قدرت نسبت به بندگانش با مهربانی و لطف رفتار می کند.

مالک يوم الدين: در این جا انسان به اصل مهم قیامت و رستاخیز توجه می کند. مالکیت خدا در جهان هستی ، مالکیت حقیقی است یعنی پیوند و ارتباط خاصی که بین موجودات و خدا برقرار است به گونه ای است که اگر لحظه ای بریده شود، موجودات نابود می شوند سیطره او نیز بر همه چیز و همه کس دائمی است و در قیامت مشهود است یعنی بروز و ظهور آن در قیامت بیشتر است.

دین: در لغت به معنای «جزا» است. يوم الدين، روزی است که در آن پرده ها کنار می روند و اعمال همه به دقت مورد محاسبه قرار می گیرند. می فرماید: «يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا». (آل عمران: 30) روزی که هر کس، آنچه را از کار نیک انجام داده، حاضر می بیند؛ و آرزو می کند میان او، و آنچه از اعمال بد انجام داده، فاصله زمانی زیادی باشد.

قرار گرفتن مالک یوم الدین بعد از الرحمن الرحیم نشان دهنده آن است که خدای قدرتمندی که مالک روز جزاست دارای صفت رحمان و رحیم است. عبارتی قیامت نیز جلوه ای از رحمت خداست و عذاب و پاداش هر چه از او برسد چیزی جز رحمت نخواهد بود.

ایاک نعبد و ایاک نستعین:

در آیات قبل لحن آیه غایب بود اما در این آیه تغییر لحن داده خداوند را مخاطب قرار می دهیم. این تغییر لحن که التفات نامیده می شود درباره چنین التفاتی گفته اند که بنده ای تمامی حمدها را برای خدا بشناسد خدایی که رحمت گسترده اش همه جا و همه زمان ها را در بر گرفته و فرمانش در همه جا جاری است خود بخود به این جا می رسد که نه تنها خود بلکه همه موجودات را در محضر خدا ببیند و مستقیماً خطاب به خدا کرده و بگوید: اَیَاکَ نَعْبُدُ. در ایاک نعبد حصر اتفاق افتاده یعنی ضمیر ایاک مقدم شده تا افاده حصر کند؛ یعنی تنها تو را می پرستیم. به این ترتیب بنده، با این جمله عبودیت را منحصرأً برای خدا بیان می کند که یکی از مهم ترین اصول فکری و عملی اسلام و آیین های الهی (توحید افعالی یا توحید عبادی) است. توحید افعالی یعنی تنها خدا را مؤثر در عالم بدانیم (لا مؤثر فی الوجود الا الله) نه آنکه اسباب عالم را انکار کنیم بلکه معتقد باشیم که هر سببی به فرمان خدا تأثیر دارد مثلاً سوزندگی آتش و روشنایی خورشید به فرمان خدا بوده است. این تفکر آدمی را از همه کس و همه چیز بریده و او تنها به خدا پیوند می زند و در میان همه اسباب، خدا را مُسَبَّبُ الاسباب می بیند.

در ایاک نستعین، بنده به پروردگارش می گوید که ما را در انجام وظایفمان کمک کن نه اینکه به جای ما کار کن پس بنده انجام تکلیف را از خود و اعانت انحصاری را از سوی خدا می داند.

عبادت بر استعانت مقدم شده و این به معنی است که این نوع استعانت جلوه ای از رحمت خاصه خداوند است که بعد از عمل بنده صادر می شود و زمینه و استعداد خاصی را می طلبد که این استعداد با عبودیت حاصل می شود.

نعبد و نستعین هر دو به صیغه جمع آمده و این بیانگر این نکته است که با اینکه روح مقام عبادت پیوندی است بین بنده و خداوند که با اخلاص و قصد قربت تحقق می یابد اما تعلیمی است از سوی خداوند به ما برای در جمع بودن. خود را در جمع دیدن هم تواضع می آورد و هم امید و این یعنی مسلمانان با هم برادر و برابر و در یک خط هستند. در ضمن دلیلی برای اهمیت خواندن نماز به جماعت است.

اهدانا الصراط المستقیم: راه و مسیر مستقیم، یعنی متعادل است. از آنجا که آدمی بر حسب طبیعت انسانی خویش اگر به حال خود رها شود، با پیمودن راه افراط و تفریط خود را به تباهی می کشاند، تمامی انسان ها موظف شده اند که همواره از خداوند در خواست کنند تا آنها را از کژی ها و بی راهه ها به راه راست هدایت کند.

در کلمه صراط مفهوم مستقیم بودن وجود دارد اما اینکه صفت مستقیم را برایش آورده برای تأکید هر چه بیشتر است.

راه مستقیم معنی میانه روی و اعتدال در هر کار است. علی علیه السلام می فرماید: «اليمين و الشمال مصله و الطريق الوسطی هی الجاده». انحراف به راست و چپ، مایه گمراهی است و راه وسط جاده هدایت است. راه مستقیم یعنی پرهیز از هر افراط یا تفریطی، چه در عقیده و چه در عمل.

صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و الضالین:

این آیه به سه قسمت تقسیم می شود:

صراط الذین انعمت علیهم: از خدا خواستیم که ما را به راه راست هدایت کند. در این آیه راه راست را تبیین می کند. اما منظور از راه کسانی که به آنها نعمت دادی چیست؟ آیه 69 نساء می فرماید: «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ». و کسی که خدا و پیامبر را اطاعت کند، (در روز رستاخیز)، هم نشین کسانی خواهد بود که خدا، نعمت خود را بر آنان تمام کرده؛ از پیامبران و صدیقان و شهدا و صالحان. پس راه انبیاء، صدیقین، شهداء و صالحین؛ راه مستقیم است.

غیر المغضوب علیهم: غضب شدگان چه کسانی هستند؟ به جز راهی که مطرح شد در غیر المغضوب علیهم راهی است که آن نیز مشخص و دارای پیروانی است نماز گزار با بیان این جمله به خود نهیب می زند که در آن گام نهد و به سوی آن کشیده نشود. مصادیق زیادی برای غضب شدگان وجود دارد مثل فرعون، ابولهب، قوم عاد، قوم ثمود و بنی اسرائیل. اما مناسب ترین و جامع ترین سخن آن است که کسانی هستند که راه حق را شناختند ولی با لجاجت از آن روی گرداندند و همین موجب مغضوب شدنشان شد.

وَالضَّالِّينَ: این گروه دسته سومی هستند که راهشان در نهایت به همان نقطه ای می رسد که راه مغضوبان می رسد. ویژگی خاص این افراد آن است که از سر بی خبری و ناآگاهی به تبعیت از پیشوایان گمراه و گمراه ساز در راهی غیر از راه حقیقت گام می نهند و خود را از اندیشیدن معاف دانسته و به خود اجازه نمی دهند که در وضعیت خود تجدید نظر کنند.

نماز گزار با یادآوری این دو گروه در خود حساسیت و مراقبت پدید می آورد تا در برابر راه های انحرافی برای پذیرش حق آماده تر گردد.

آیاتی که بیانگر ویژگی های این افراد است:

- «ای کسانی که ایمان آورده اید! دشمن من و دشمن خودتان را دوست نگیرید! شما نسبت به آنان اظهار محبت می کنید، در حالی که آنها به آنچه از حق برای شما آمده کافر شده اند... و هر کس از شما چنین کاری کند، از راه راست گمراه شده است.» (ممتحنه: 1)

- «و هر کس نافرمانی خدا و رسولش را کند، به گمراهی آشکاری گرفتار شده است (احزاب: 36)

- «... تنها فاسقان را با آن گمراه می سازد.» (بقره: 26)

فاسق" از ماده " فسق" در اصل به معنی خارج شدن هسته از درون رطب (خرمای تازه) است، به این ترتیب که گاهی رطب از شاخه درخت نخل سقوط می کند، هسته از درون آن به خارج می پرد، سپس به تمام کسانی که لباس طاعت پروردگار را از تن در آورده و گرایش به گناه و فجور کرده اند، فاسق گفته می شود.

هدایت و ضلالت در قرآن:

" هدایت" به معنی فراهم آوردن وسائل سعادت و "اضلال" به معنی از بین بردن زمینه های مساعد است، بدون اینکه جنبه اجباری به خود بگیرد.

و این فراهم ساختن اسباب (که نام آن را توفیق می گذاریم) یا بر هم زدن اسباب (که نام آن را سلب توفیق می گذاریم) نتیجه اعمال خود انسانها است که این امور را در پی دارد، پس اگر خدا به کسانی توفیق هدایت می دهد و یا از کسانی توفیق را سلب می کند نتیجه مستقیم اعمال خود آنها است.

این حقیقت را در ضمن یک مثال ساده می توان مشخص ساخت هنگامی که انسان از کنار یک پرتگاه یا یک رودخانه خطرناک می گذرد هر چه خود را به آن نزدیکتر سازد جای پای او لغزنده تر و احتمال سقوطش بیشتر و احتمال نجات کمتر می شود و هر قدر خود را از آن دور می سازد جای پای او محکمتر و مطمئن تر می گردد و احتمال سقوطش کمتر می شود، این یکی هدایت و آن دیگری ضلالت نام دارد.

با توجه به آیه به دست می آید که برای انعمت علیهم (نعمت داده شدگان) فاعل به طور مستقیم آمده «ت» در انعمت اما در باب غیر المغضوب علیهم (غضب شدگان) فاعل نیامده است. این شیوه بیان قرآن به ما می آموزد که در برابر خداوند ادب محاوره و تخاطب را رعایت کنیم دیگر آنکه یادآور می شود که نعمت ها از سوی خداست اما کژراهه هایی که منجر به غضب الهی می شود توسط خود انسان انتخاب می شود زیرا خداوند نیازی ندارد که به بندگان ظلم کند.

پیام آیات سوره حمد:

- الحمد لله رب العالمین: به مبدء هستی اشاره دارد
- الرحمن الرحیم: رحمت عامه خداوندی شامل دنیا و آخرت و نعمت و نعمت و پاداش و جزاست اما رحمت خاصه خداوند در دنیا و آخرت فقط شامل حال بندگان شایسته است.
- مالک يوم الدين: به معاد اشاره دارد.
- ایاک نعبد و ایاک نستعین: توحید افعالی، توحید عبادی، اسلام دینی جمعی است و از انزوا طلبی به دور است. اول عبودیت بعد استعانت.
- اهدنا الصراط المستقیم: اسلام راه میانه روی و اعتدال است.
- صراط الذین انعمت علیهم: راه اعتدال راه انبیاء، شهداء، صدیقین و صلحاءست. توکلای به ایشان.
- غیر المغضوب علیهم و الضالین: مغضوب علیهم گمراهان معاند و لجوج و ضالین گمراهان عادی هستند. تبرّی از ایشان.

نمونه سوالات تشریحی درس پنجم:

- 1- رحمت عامه و خاصه را بر اساس آیه «الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» توضیح دهید.
- 2- منظور از انعمت علیهم در «صراط الذین انعمت علیهم» چه کسانی هستند.
- 3- تفاوت حمد و مدح را بنویسید.
- 4- الحمد با توجه به ال ابتدای آن چه معنایی را می رساند؟
- 5- قرار گرفتن مالک يوم الدين بعد از الرحمن الرحيم نشان دهنده چیست؟

جلسه ششم تفسیر: تفسیر سوره توحید

اهل کتاب و مشرکین از پیامبر خواستند که خدایت را برای ما معرفی کن؛ این سوره که به منزله شناسنامه خداوند است، نازل شد. توحید قرآنی که در این سوره در برابر توصیف کافران از بت‌هایشان مطرح می شد، توحیدی است که مختص به خود قرآن کریم است، و تمامی معارف (اصولی و فروعی و اخلاقی) اسلام بر این اساس پی ریزی شده است. این سوره شامل خالص ترین عقاید توحیدی است به همین دلیل توحید و اخلاص نام گرفته است. در روایات در اهمیت این سوره بیان شده که تلاوت آن به منزله تلاوت یک سوم از قرآن است. خواندن آن در هر نماز بعد از سوره حمد سفارش شده و اینکه پس از آن بگوید (کذلک الله ربی: پروردگار من چنین است). به عنوان تعقیبات نماز هم سفارش شده است که ترک نکردن آن بعد از هر نماز موجب می شود که خداوند خیر دنیا و آخرت را به او بدهد و او و والدین و فرزندان را بیمارزد. امام سجاد علیه السلام فرمود: چون خداوند می دانست که در دوره آخر الزمان گروهی دقیق و عمیق خواهند آمد، سوره توحید و شش آیه اول سوره حدید را نازل فرمود.

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ:

هو:

آغاز جمله با ضمیر "هو" که ضمیر مفرد غائب است و از مفهوم مبهمی حکایت می کند، در واقع رمز و اشاره‌ای به این واقعیت است که ذات مقدس او در نهایت خفاء است، و از دسترس افکار محدود انسانها بیرون، هر چند آثار او آن چنان جهان را پر کرده که از همه چیز ظاهرتر و آشکارتر است:

«سُنُّهُمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ» به زودی نشانه‌های خود را در اطراف جهان و در درون جانشان به آنها نشان می دهیم تا آشکار گردد که او حق است. (فصلت: 53)

سپس از این حقیقت ناشناخته پرده برمی‌دارد و می‌گوید: قل هو الله احد

قل: (بگو) در اینجا این است که این حقیقت را ابراز و اظهار کن.

الله: دو ریشه برایش گفته اند:

الاهه: که در این صورت به معنای پرستش است، وقتی می‌گویند (اله الرجل)، معنایش این است که فلانی عبادت و پرستش کرد. و لَه: که بمعنای تحیر و سرگردانی است، چون خدا مالوه و معبود است، و یا بخاطر آن است که عقول بشر در شناسایی او حیران و سرگردان است.

طباطبائی: کلمه (الله) در اثر غلبه استعمال علم (اسم خاص) خدا شده است قبل از نزول قرآن این کلمه بر سر زبانها دایر بود، و عرب جاهلیت نیز آن را می‌شناختند:

1- «وَلَيْنُ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ؟ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ» و اگر از ایشان پرسید چه کسی ایشان را خلق کرده، هر آینه خواهند

گفت: الله. (زخرف: 87)

2- «فَقَالُوا هَذَا لِلَّهِ بِزَعْمِهِمْ، وَ هَذَا لِشُرَكَائِنَا» پس در باره قربانیان خود گفتند:

این مال الله، و این مال شرکائی که ما برای خدا داریم. (انعام: 136)

احد: این واژه مانند کلمه «واحد» از ریشه «وحدت» گرفته شده است یعنی بی نظیر از هر نظر.

تفاوت احد و واحد:

«احد»: در مورد چیزی و کسی بکار می‌رود که قابل کثرت و تعدد نباشد، نه در خارج و نه در ذهن، و اصولاً داخل اعداد نشود.

«واحد»: هر «واحدی» یک ثانی و ثالثی دارد یا در خارج و یا در توهم و یا به فرض عقل.

مثال: وقتی می‌گویی «احدی از قوم نزد من نیامده»: در حقیقت، هم آمدن یک نفر را نفی کرده‌ای و هم دو نفر و سه نفر به بالا را،

اما اگر بگویی: «واحدی از قوم نزد من نیامده» تنها و تنها آمدن یک نفر را نفی کرده‌ای، و منافات ندارد که چند نفرشان نزدت

آمده باشند. در قرآن مجید نیز «واحد» و «احد» هر دو به ذات پاک خداوند اطلاق شده است.

امیر مؤمنان ع فرمود: ما مخالفان خود را به توحید کلمه دعوت می‌کنیم. اینکه می‌گوئیم خدا «واحد» است چهار معنی می‌تواند

داشته باشد که دو معنی آن در باره خدا صحیح نیست، و دو معنی آن صحیح است.

اما آن دو معنی که صحیح نیست:

- وحدت عددی است این برای خدا جائز نمی‌باشد (بگوئیم او یکی است و دو تا نیست، زیرا مفهوم این سخن آن است که دومی برای او تصور می‌شود ولی وجود ندارد، در حالی که مسلماً برای ذات بی نهایت حق دومی تصور نمی‌شود) آیا نمی‌بینی که خداوند کسانی را که گفتند: «إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ» (خدا سومی از سه نفر است) تکفیر کرده؟

- دیگر از معانی واحد که بر خدا روا نیست این است که به معنی واحد نوعی باشد، مثل اینکه می‌گوئیم فلان کس یکی از مردم است، این نیز بر خدا روا نیست (چرا که خدا نوع و جنسی ندارد) مفهوم این سخن تشبیه است و خدا از هر گونه شبیه و نظیر برتر و بالاتر است.

اما آن دو مفهومی که در باره خدا صادق است:

- نخست اینکه گفته شود خداوند واحد است یعنی در اشیاء عالم شبیهی برای او نیست، آری پروردگار ما چنین است.

دیگر اینکه گفته شود پروردگار ما احدی المعنی است یعنی ذات او تقسیم‌پذیر نیست، نه در خارج و نه در عقل، و نه در وهم، آری خداوند بزرگ چنین است.

کوتاه سخن اینکه: خداوند احد و واحد است و یگانه و یکتا است نه به معنی واحد عددی، یا نوعی و جنسی، بلکه به معنی وحدت ذاتی، و به عبارت روشنتر وحدانیت او به معنی عدم وجود مثل و مانند و شبیه و نظیر برای او است. دلیل این سخن نیز روشن است: او ذاتی است بی نهایت از هر جهت.

توحید افعالی

1- توحید خالقیت: «قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» بگو خداوند آفریدگار همه چیز است. (رعد: 16)

2- توحید ربوبیت: «قُلْ أَوْفَى اللَّهِ أُنْبِئِي رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ» آیا غیر خدا را پروردگار خود بطلبم در حالی که او پروردگار همه چیز است؟! (انعام: 164)

3- توحید در قانونگذاری و تشریح: «وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ» هر کس که به آنچه خدا نازل کرده است حکم نکند کافر است (مائده: 44).

4- توحید در مالکیت: «وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» مالکیت و حاکمیت آسمانها و زمین

مخصوص خدا است " (آل عمران: 189). و نیز می‌فرماید: «وَأَنْفَقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ» انفاق کنید از اموالی

که خداوند شما را نماینده خود در آن قرار داده. (حدید: 7)

5- توحید حاکمیت: «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» حکم و حکومت تنها از آن خدا است. (انعام: 57).

6- توحید اطاعت: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»

ای کسانی که ایمان آورده‌اید اطاعت کنید خدا و رسول او و صاحبان امر (امامان معصوم) را (نساء: 59).

صمد:

برای «صمد» در روایات و کلمات مفسران و ارباب لغت معانی زیادی ذکر شده است:

- 1- در لغت؛ به معنای «قصد کردن» و یا «قصد کردن با اعتماد» است، وقتی گفته می‌شود: «يَصْمُدُهُ»: معنایش این است که فلانی قصد فلان کس یا فلان چیز را کرد، در حالی که بر او اعتماد کرده بود.
- 2- در تفسیر؛ به معنای «سید و بزرگی که از هر سو به جانبش قصد می‌کنند تا حوایجشان را برآورد.»
- 3- معنای سوم: به معنی «چیزی است که تو خالی نیست.»

می‌دانیم که تمام اشیاء جهان ماده، از ذرات بسیار کوچکی بنام «اتم» تشکیل یافته، و «اتم» خود نیز مرکب از دو قسمت عمده است: هسته مرکزی، و الکترونیایی که به دور آن در گردش است، و عجب اینکه در میان آن هسته و الکترونها فاصله زیادی وجود دارد (البته زیاد در مقایسه با حجم اتم) به طوری که اگر این فاصله برداشته شود اجسام به قدری کوچک می‌شوند که برای ما حیرت‌آور است.

مثلاً اگر فاصله‌های اتمی ذرات وجود یک انسان را بردارند و او را کاملاً فشرده کنند ممکن است به صورت ذره‌ای درآید که دیدنش با چشم مشکل باشد ولی با این حال تمام وزن بدن یک انسان را دارا است (مثلاً همین ذره ناچیز 60 کیلو وزن دارد).

بعضی با استفاده از این اکتشاف علمی و با توجه به اینکه یکی از معانی «صمد» وجودی است که تو خالی و اجوف نیست، چنین نتیجه گرفته‌اند که قرآن می‌خواهد با این تعبیر هر گونه جسمانی را از خدا نفی کند، چرا که تمام اجسام از اتم تشکیل یافته‌اند، و اتم تو خالی است، و به این ترتیب آیه می‌تواند یکی از معجزات علمی قرآن باشد.

نکته:

اگر الف و لام بر سر کلمه «صمد» در آمده، منظور افاده حصر است، می‌فهماند تنها خدای تعالی صمد علی‌الاطلاق است. یعنی تنها خداست که سزاوار قصد کردن است.

اما اینکه چرا دوباره کلمه «اللَّهُ» ذکر شد، با اینکه ممکن بود بفرماید: «قل هو الله احد و صمد»؟ ظاهراً این تکرار برای اشاره به این معنا بوده که هر یک از دو جمله «هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» و «اللَّهُ الصَّمَدُ» مستقلاً کافی در تعریف خدای تعالی است، چون مقام، مقام معرفی خدا به وسیله صفتی است که خاص خود او باشد، پس معنا چنین است که معرفت به خدای تعالی حاصل می‌گردد چه با گفتن صفت «احد» و چه با صفت «صمد».

اما تفاوت در تعریف خدا با این دو صفت در این است که در جمله «اللَّهُ أَحَدٌ» خدا را به صفت احدیت توصیف کرده، که احدیت عین ذات است. و جمله «اللَّهُ الصَّمَدُ» او را به صفت صمدیت توصیف کرده که صمدیت صفت فعل است، چون گفتیم صمدیت عبارت از این است که هر چیزی به سوی او منتهی می‌شود.

اهل بصره به حسین بن علی (سلام خدا بر او باد) نامه نوشتند و از معنای «صمد» پرسیدند، آن حضرت در جواب نوشت: در قرآن بدون علم سخن نگوئید پس شنیدم از جدّم رسول خدا (ص) میفرمود کسی که در قرآن بدون علم سخنی بگوید پس جایگاهش در آتش خواهد بود، و اینکه خداوند سبحان تفسیر فرمود «صمد» را و فرمود: «لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ.»

لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ:

این آیه در رد عقائد «نصاری» و «یهود» و «مشرکان عرب» که برای خداوند فرزندی، یا پدری قائل بودند، پرداخته، می‌فرماید: نژاد و زاده نشده (لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ).

سخن کسانی که معتقد به تثلیث (خدایان سه گانه) بودند: خدای پدر، و خدای پسر، و روح القدس. نصاری «مسیح» را پسر خدا، و یهود «عزیر» را پسر او می‌دانستند:

« وَ قَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَ قَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهَوْنَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ » (توبه- 30). یهود گفتند عزیر پسر خدا است! و نصاری گفتند مسیح پسر خدا است! این سخنی است که با زبان خود می‌گویند که همانند گفتار کافران پیشین است، لعنت خدا بر آنها باد چگونه از حق منحرف می‌شوند؟

مشرکان عرب نیز معتقد بودند که ملائکه دختران خدا هستند: « وَ خَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَ بَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ » (انعام- 100) آنها برای خدا پسران و دخترانی به دروغ و از روی جهل ساختند.

تفسیر « لم یلد و لم یولد » طبق حدیث امام حسین:

لَمْ يَلِدْ:

معنای ظاهری آیه: یعنی چیزی از او خارج نشد زیرا خدا برتر از آن است که چیزی از او خارج شود 1- نه اشیاء مادی مانند: فرزند 2- نه چیز لطیف، مانند نفس 3- نه عوارض گوناگون، مانند: خواب و خیال و اندوه و حزن و خوشحالی و خنده و گریه و خوف و رجاء و شوق و ملالت و گرسنگی و سیری

وَلَمْ يُولَدْ:

از چیزی خارج نمی‌شود زیرا برتر از آن است که متولد از شیء مادی و لطیف گردد. 1- چه از شیء مادی: مانند خارج شدن موجود زنده ای از موجود دیگر، و گیاه از زمین، و آب از چشمه و میوه از درختان. 2- چه از اشیاء لطیف: مانند دیدن از چشم، و شنیدن از گوش، و استشمام از بینی، و چشیدن از دهان، و سخن از زبان، و معرفت و تشخیص از دل، و جرقه آتش از سنگ.

مطابق این حدیث تولد معنی گسترده‌ای دارد که هر گونه خروج و نتیجه‌گیری چیزی از چیزی را شامل می‌شود، و این در حقیقت معنی دوم آیه است که با تحلیل روی معنی اول کاملاً قابل درک است، زیرا اگر خداوند فرزند ندارد به دلیل آن است که از عوارض ماده بر کنار می‌باشد. همین معنی در باره سایر عوارض ماده صادق است.

وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ:

«کفو»: در اصل به معنی هم‌تراز در مقام و منزلت و قدر است، و سپس به هر گونه شبیه و نظیر و مانند اطلاق شده است.

یعنی خدا شبیه ندارد تا بتواند در امور هستی شریک او گردد. مطابق این آیه تمام عوارض مخلوقین، و صفات موجودات، و هر گونه نقص و محدودیت، از ذات پاک او منتفی است، این همان توحید ذاتی و صفاتی است، در مقابل توحید عددی و نوعی که در آغاز تفسیر این سوره به آن اشاره شد.

نفی سه صفت زائیده شدن، زادن و هم‌تا داشتن خدا هم با استفاده از صفت احد امکان پذیر است و هم با استفاده از صفت صمد...

در اینجا ما با استفاده از صفت صمد این سه صفت را از وجود خداوند نهی می‌کنیم: 1- نزادن: ولادت که خود نوعی تجزی و قسمت‌پذیری است به هر معنایی که تفسیر شود، بدون ترکیب تصور ندارد، کسی که می‌زاید و چیزی از او جدا می‌شود باید خودش دارای اجزایی باشد، و چیزی که جزء دارد محتاج به جزء خویش است و خدای سبحان صمد است هر محتاجی در حاجتش به او منتهی می‌گردد، و چنین کسی احتیاج در در مورد او تصور نمی‌شود. 2- زائیده نشدن: تولد چیزی از چیز دیگر امکان ندارد مگر با احتیاج متولد به موجودی که از او متولد شود، و خدای تعالی صمد است، و کسی که صمد باشد احتیاج در او تصور ندارد. 3- بی‌همتایی خدا: وقتی تصور دارد که همتایی در عملی که در آن عمل کفو شده مستقل در ذات خود و بی‌نیاز از خدای تعالی باشد، این برخلاف صمدیت خدای تعالی است.

نمونه سوالات تشریحی درس ششم:

- 1- چرا در ابتدای سوره توحید با هو که ضمیر غایب است آغاز شده است؟
- 2- تفاوت واحد و احد در چیست؟
- 3- احدی المعنی بودن یعنی چه؟ آیا بر خداوند صدق می‌کند؟
- 4- آیه «قُلْ أَعْبُدُوا اللَّهَ أَعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَهُوَ رَبُّكُمْ كُلُّ شَيْءٍ عَنِ» به کدام یک از اقسام توحید اشاره دارد؟
- 5- معنای لغوی، تفسیری و معنای سوم واژه «صمد» را بنویسید.
- 6- در تفسیر آیه لم یلد و لم یولد طبق حدیث امام حسین معنای تولد را بنویسید.

7- کدام آیه از سوره توحید مفاهیم مشرکانه در آیه «وَقَالَتِ الْيَهُودُ غُزَيْرُ ابْنِ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ» را رد می کند؟ بنویسید.

8- معنای کلمه «الله» با توجه به دو ریشه معنایی آن بنویسید.

9- سوره خالص ترین عقاید توحیدی را در بر دارد و سوره مرجع تمام آموزه های گسترده قرآن را دارد.

جلسه هفتم تفسیر: روابط اجتماعی از منظر قرآن:

راهکارهای رفتاری قرآن برای تأمین بهداشت روانی در روابط اجتماعی:

- ضرورت این بحث: « فشار روانی» را « بیماری تمدن جدید» نام نهاده اند. برخی روانشناسان، عصر حاضر را « عصر اضطراب» نامیده اند.
- نقطه مقابل فشار روانی یا استرس بهداشت روانی است بهداشت روانی بر اساس تعریف سازمان بهداشت جهانی (WHO)، عبارت از حالت رفاه کامل جسمی، روانی و اجتماعی است. در تعریفی دیگر بهداشت روانی به معنای سلامت فکر است. به گونه ای که انسان در مسیر تکامل فردی و اجتماعی قرار می گیرد.
- بهداشت روانی از دیرباز مورد توجه مسلمانان بوده است که سرچشمه های آن را می توان در آیات قرآن و احادیث کاوید. شفا بخشی قرآن و راهکارهایی را که برای مقابله با فشارهای روحی و تأمین بهداشت روانی انسان ها در اجتماع بیان کرده می تواند موضوعی جالب توجه برای عصر ما باشد.

یکی از نیازهای اساسی انسان ارتباط با دیگران است، در قرآن آمده است: مؤمنان برادران یکدیگرند (حجرات / 10).

امام صادق (ع) می فرماید: تردیدی نیست که شما به دیگر انسانها نیازمندید و به راستی هر فرد تا زنده است نمی تواند از مردم بی نیاز باشد و ناچار مردم باید با همدیگر سازش داشته باشند (کلینی کافی، 1/ 462).

در اولین آیه مورد بحث، روابط اجتماعی بر مبنای حقوق طرح می شود:

1- حق خدا بر انسان

2- حق انسان های دیگر بر انسان (شامل 9 رابطه)

آیه اول بحث: «وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا.» (نساء: 36) - و خدا را پرستید و هیچ چیز را همتای او قرار ندهید 2- و به پدر و مادر، نیکی کنید؛ همچنین به 3- خویشاوندان و 4- یتیمان و 5- مسکینان، و 6- همسایه نزدیک، و 7- همسایه دور، و 8- دوست و همنشین، و 9- واماندگان در سفر، و 10- بردگانی که مالک آنها هستید؛ زیرا خداوند، کسی را که متکبر و فخر فروش است، (و از ادای حقوق دیگران سرباز می زند)، دوست نمی دارد.

در آیه مذکور ابتدا به حق الله و سپس به حق الناس اشاره کرده است:

حق الله چیست؟ با توجه به آیه عبارت است از 1- پرستش و عبودیت الهی 2- ترک شرک و بت پرستی

تعریف حق الله: همه الزام شرعی اعم از امر و نهی شارع را حق الله می نامند این حق می تواند جنبه عبادی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و مانند آن را داشته باشد مانند نماز و روزه و حج و ...

احسان به والدین: در چهار آیه در قرآن بعد از توحید، احسان به والدین آمده است. ارتباطی که بین دو وجود دارد این است که بزرگترین نعمت، نعمت هستی بخشی است که در درجه اول از ناحیه خداست و در مراحل بعدی به پدر و مادر باز می گردد زیرا فرزند، بخشی از وجود پدر و مادر است. بنابراین ترک حقوق پدر و مادر، هم دوش شرک به خداست.

نیکی به خویشاوندان: قرآن در رابطه با خویشاوندان دو سفارش مکرر دارد اول «صله رحم» و دوم «احسان و نیکی». نیکی به فامیل و خانواده باعث ایجاد پیوند های محکم تری در برابر مشکلات و حوادث می شود تا یکدیگر را یاری کنند. اهمیت صلّه رحم تا بدانجاست که پیامبر فرمود: «پیوند با خویشان شهرها را آباد می سازد و بر عمرها می افزاید، هر چند انجام دهندگان آن از نیکان هم نباشند.» (بحار الانوار، ج 47، ص 163) از طرف مقابل قرآن نسبت به قاطعان رحم و پرهیزکنندگان پیوند خویشاوندی تعبیرات شدیدی دارد و آن را برابر با فساد در زمین قرار داده است:

«فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَرَهُمْ.»

محمد: 22 و 23) اگر (از این دستورها) روی گردان شوید، جز این انتظار می رود که در زمین فساد و قطع پیوند

خویشاوندی کنید؟! آنها کسانی هستند که خداوند از رحمت خویش دورشان ساخته، گوشه‌هایشان را کر و

چشمهایشان را کور کرده است!

در آیه 27 بقره نیز قطع رحم را در کنار شکنندگان پیمان الهی و فساد کنندگان در روی زمین قرار داده و آن را به فسق و گناه تعبیر کرده است.

نیکی به یتیمان: در هر جامعه ای ناگزیر کودکان یتیمی بر اثر حوادث گوناگون به وجود می آیند که فراموش کردن آنها، وضع آنها و اجتماع را به خطر می اندازد.

دستگیری از مستمندان: حمایت و دستگیری از افراد معلول و از کار افتاده جامعه به منظور براندازی فقر و محرومیت در جامعه است.

رعایت حقوق همسایگان نزدیک: منظور همسایگانی است که نزدیکتر به منزل انسان زندگی می کنند و یا همسایگانی که از نظر مذهبی و دینی به انسان نزدیکترند.

رعایت حقوق همسایگان دور: منظور همان همسایگانی است که دورتر نسبت به منزل انسان زندگی می کنند. طبق روایات تا چهل خانه از چهار طرف، همسایه محسوب می شوند این گروه از همسایگان که تعداد بیشتری را در بر می گیرند شامل غیر مسلمان هم می شوند (مگر غیر مسلمانانی که با مسلمانان سر جنگ داشته باشند).

«حق جوار» در اسلام به قدری اهمیت دارد که در وصایای امیر مؤمنان می خوانیم: «آن قدر پیامبر درباره آنها سفارش کرد که ما فکر کردیم شاید دستور دهد همسایگان از یکدیگر ارث ببرند.» در حدیثی از پیامبر می خوانیم: «به خدا سوگند! چنین کسی ایمان ندارد... پرسیدند: چه کسی؟ فرمود: کسی که همسایه او از مزاحمت او در امان نیست.» امام صادق علیه السلام می فرماید: «نیکی کردن همسایگان به یکدیگر، خانه ها را آباد و عمرها را طولانی می کند.»

حسن معاشرت با دوستان و دیگران: «صاحب بالجنب» معنایی وسیع تر از «دوست و رفیق» دارد و در واقع هر کسی را که به نوعی با انسان نشست و برخاست می کند را شامل می شود: خواه دوست دائمی باشد خواه دوست موقت - همانند کسی که در اثنای سفر با انسان همنشین می گردد - این وسعت معنایی در این تعبیر، نشان دهنده دستور جامع و کلی برای حسن معاشرت نسبت به تمام کسانی است که با انسان ارتباط دارند.

حمایت از در راه ماندگان: این گروه کسانی هستند که در سفر و بلاد غربت به دیگران احتیاج پیدا می کنند با اینکه ممکن است در شهر خود انسان متمکنی باشند.

نیکی به بردگان: اسلام برنامه دقیقی برای آزادی تدریجی بردگان تنظیم کرده که به آزادی مطلق آنها می انجامد. آیه با حق خدا شروع کرده و با حق بردگان به پایان می رسد و این نشانگر این است که این حقوق از هم جدا نیستند.

در انتهای آیه می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَأَ يَجِبُ مَنْ كَانَ مَحْتَالًا فَخُورًا» و این به معنای آن است که هر کس از فرمان خدا سرپیچی کند و به خاطر تکبر از رعایت حقوق بیان شده سرباز زند محبوب خدا و مورد لطف او نخواهد بود. از جمله اخیر آیه بر می آید که سرچشمه اصلی شرک و پایمال کردن حقوق مردم غالباً خودخواهی و تکبر است و ادای حقوق به خصوص در مورد بردگان و یتیمان و مستمندان نیاز به روح تواضع و فروتنی دارد.

جامع ترین برنامه اجتماعی قرآن؛ رعایت «عدل» و «احسان» در روابط اجتماعی:

آیه دوم بحث: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» (نحل:90) خداوند به عدل و احسان و بخشش به نزدیکان فرمان می‌دهد؛ و از فحشا و منکر و ستم، نهی می‌کند؛ خداوند به شما اندرز می‌دهد، شاید متذکر شوید!

آیه به سه اصل که جنبه مثبت دارد (عدل و احسان و ایتاء ذی القربی) و به سه اصل که جنبه منفی دارند (نهی از فحشاء و منکر و بغی) اشاره دارد.

ایتاء ذی القربی در آیه بخشی از مسئله احسان است. «فحشاء» به گناهان پنهان، «منکر» به گناهان آشکار و «بغی» به هر گونه تجاوز از حق خویش و ظلم و خودبرتربینی نسبت به دیگران اشاره دارد.

ابن مسعود، صحابی معروف این آیه را جامع آیات خیر و شر در قرآن می‌داند. زیرا احیای اصول سه گانه مثبت و از سوی مبارزه با انحرافات سه گانه منفی در این آیه در سطح جهانی کافی است تا دنیایی آباد و خالی از هر گونه بدبختی بسازد.

برکات عدالت اجتماعی:

بطور فشرده قرآن می‌گوید هر قدر روابط انسان‌ها با همدیگر بر مبنای عدالت باشد، و بتوان عدالت را در همه جا گسترش داد و از هر گونه ستم گریز نمود و از بهره‌کشی انسان از انسان دوری کرد، به همان اندازه روابط انسان و طبیعت شکوفاتر می‌شود و گنج‌های طبیعت گشوده شده، ثروت‌های نهفته‌اش بیشتر ظاهر می‌شود. از آسمان بر او برکات فرومی‌بارد، و از زمین نعمت و آسایش به روی او سر برمی‌آورد. این پیوند قرآنی وسیله آیات فراوانی اظهار شده، از جمله این آیات است:

1- «وَأَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقِينَهُمْ مَاءً غَدَقًا» (جن:16) و اینکه اگر آنها در راه (ایمان) استقامت ورزند، با

آب فراوان سیرابشان می‌کنیم

2- «وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكْلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ» (مائده:66) و

اگر آنان، تورات و انجیل و آنچه را از سوی پروردگارش بر آنها نازل شده [قرآن] برپا دارند، از آسمان و زمین، روزی خواهند خورد...

3- «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا

يَكْسِبُونَ» (اعراف:96) و اگر اهل شهرها و آبادیها، ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه می‌کردند، برکات آسمان و زمین را بر آنها می‌گشودیم؛ ولی (آنها حق را) تکذیب کردند؛ ما هم آنان را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم.

این نشان‌دهنده یکی از سنت‌های الهی است. زیرا طبق رهنمودهای قرآن، شیوه فرعونی در طول تاریخ هر وقت در روابط انسان بوجود آید جز متلاشی کردن نیروهای جامعه، تفرقه‌اندازی بین گروه‌ها، و تباه ساختن امکانات افراد آن، چیز دیگری نیست.

بدیهی است در زمینه این پراکندگی ها، به هم ریختگی ها، نابودی قوا، و تجزیه نیروها برای افراد جامعه امکان فراهم آوردن نیروها و تسلط بر طبیعت دست نمی دهد.

در حالیکه ایده آل توحیدی، صفوف جامعه را به هم می فشرد، و هرگونه اختلاف های ناشی از خون، نژاد، ملیت، حدود جغرافیا یا طبقه ای را از بین می برد، و همه بشر را تحت عنوان خداپرستی زیر لوای توحید جمع می کند، ولی ایده آل های پست، بشریت را تجزیه می کند و افراد یک جامعه را از هم متفرق می سازد. ایده آل برتر را ببینید خداوند درباره آن چه می گوید: «إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ»

نمونه سوالات تشریحی درس هفتم:

- 1- خدا در رابطه با خویشاوندان چه سفارشی فرموده بنویسید.
- 2- حق جوار چیست؟ و شامل چه کسانی می شود؟
- 3- امام صادق می فرماید: «نیکی کردن همسایگان به یکدیگر، را و را می کند.»
- 4- تفسیر «صاحب بالجنب» چیست؟
- 5- سرچشمه اصلی شرک و پایمال کردن حقوق مردم غالباً و است.
- 6- عدل در معنای واقعی کلمه چیست؟
- 7- اصل احسان کجا جایگزین اصل عدالت در جامعه می شود؟

جلسه هشتم تفسیر: سنت های الهی در قرآن

می خواهیم در پایان جلسه به پاسخ این سوال برسیم: چرا خداوند جزای ظالمان و سرکشان را در دنیا نمی دهد؟ آیا خداوند طرفدار یاغیان و ظالمان است؟

با معرفی معروفترین آیه درباره موضوع سنت های الهی در قرآن شروع می کنیم:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ.»

در تفسیر (مفاتیح الغیب) اثر فخر الدین رازی دانشمند بزرگ قرن ششم هجری از قول ابن عباس روایتی آمده است به این مضمون که وقتی تاجران شهر مدینه به کم فروشی روی نهادند، پیامبر به صورتی سربسته فرمود: «خمسٌ بِخمسٍ»: پنج بلا در برابر پنج انحراف. وقتی از حضرت توضیح خواستند، فرمودند:

« ما نَقَضَ قَوْمٌ الْعَهْدَ إِلَّا سَلَّطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ عَدُوَّهُمْ.» هیچ قومی عهد شکنی نکرد، مگر اینکه خداوند دشمنان را بر آنان مسلط ساخت.

« و ما حَكُمُوا بِغَيْرِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَّا فَشَا فِيهِمُ الْفَقْرُ. » هیچ جمعیتی به غیر حکم الهی حکم نکرد، مگر اینکه فقر در میان آنان زیاد گشت.

« وَ مَا ظَهَرَتْ فِيهِمُ الْفَاحِشَةُ إِلَّا فَشَا فِيهِمُ الْمَوْتُ. » در میان هیچ ملت‌ی فحشا پیدا نشد، مگر آنکه مرگ و میر در میان آنها شایع گشت.

« مَا طَفَّفُوا الْكَيْلَ إِلَّا مُبِعُوا النَّبَاتَ وَ أَخَذُوا بِالسِّنِينِ. » هیچ گروهی کم فروشی نکرد، مگر آنکه زراعت آنان از میان رفت و قحطی آنان را فراگرفت.

« مَا مَنَعُوا الزَّكَاةَ إِلَّا حُبَسَ عَنْهُمْ الْمَطَرُ. » هیچ قومی از دادن زکات سرباز نزد، مگر آنکه باران از آنها قطع شد.

- «سنت» در لغت به معنای سیره، شیوه و روش است. چه شیوه نیکو و چه شیوه نادرست. برخی دیگر از واژه شناسان سنت را به معنای دوام و عادت دانسته اند که در این معنا به کاری که یک یا دو بار انجام گیرد، سنت اطلاق نمی شود. « سنت الهی» به معنای شیوه و منش مستمر خداوند یا قانون الهی خواهد بود.
- بین پدیده های جهان هستی (تلخ و شیرین آن) پیوندهایی ناخوانا وجود دارد گرچه پذیرش آن برای عقل مستقل (= عقل بدون وحی) در قالب احتمالات میسر است، اما می دانیم که ارزش احتمال همیشه در نگاه خرد همراه اهمیت متحمل سنجیده می شود. بنابراین از هر احتمالی نیز به سادگی نمی توان گذشت. اهمیت مسئله زمانی بالاتر می رود که تبیین این وقایع توسط راستگویان مرتبط با وحی اتفاق افتاده باشد. برخی از این روابط و پیوندها برای عقل به دلیل وجود مقدمات حسی ارزشی بیش از یک احتمال صرف پیدا می کند. برای مثال نمونه های مکرر و مشابه تاریخی می تواند برخی از این مقدمات را تشکیل دهد. در عالم تکوین و تشریح، قوانین ثابتی هستند که در ادیان آسمانی از آن به سنت های الهی تعبیر می شود. این قوانین همواره در طول زمان ثابت هستند و تغییر و تحول بردار نیستند. سنت به معنای روش و رفتار ویژه ای است که استمرار داشته باشد.
- بنابراین تعریف سنت الهی بر مبنای اینکه ما می دانیم افعال خدا حکیمانه است: 1- « ضوابطی که در افعال الهی وجود دارد.» 2- « روشهایی که خدای متعال امور عالم و آدم را بر پایه آن تدبیر و اداره می کند.»
- سنت های الهی دو دسته هستند: 1- سنت های مطلق: آن دسته قوانین ثابت الهی هستند که با رفتار مردم تغییر نمی پذیرند مانند سنت هدایت یا آزمایش الهی 2- سنت های مقید: یک سلسله سنن الهی که مشروط و مسبوق به اعمال مردم است. مانند سنت امداد مردم یا سنت استدارج.

نمونه اول در سوره روم:

« ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (41) قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ (42) فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَيِّمِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ

يَصَدُّعُونَ (43) مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِأَنْفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ (44)» فساد، در خشکی و دریا بخاطر کارهایی که مردم انجام داده‌اند آشکار شده است؛ خدا می‌خواهد نتیجه بعضی از اعمالشان را به آنان بچشاند، شاید (بسوی حق) بازگردند! (41) بگو: «در زمین سیر کنید و بنگرید عاقبت کسانی که قبل از شما بودند چگونه بود؟ بیشتر آنها مشرک بودند! (42) روی خود را بسوی آیین مستقیم و پایدار بدار، پیش از آنکه روزی فرا رسد که هیچ کس نمی‌تواند آن را از خدا بازگرداند؛ در آن روز مردم به گروه‌هایی تقسیم می‌شوند (43) هر کس کافر شود، کفرش بر زیان خود اوست؛ و آنها که کار شایسته انجام دهند، به سود خودشان آماده می‌سازند. (44)

- واژه «لعل»: برای ترجی است اجزای کلیدی مفهوم آن، یکی احتمال انجام کار و دیگری امید است که هر دو با نوعی ناآگاهی همراه می‌باشد. زیرا در کاربرد قرآنی این واژه، پای رفتار و اراده انسان در میان است: لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ، لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ، لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ، لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ و... وجود لعل در این موارد، برای القای این معناست که حتی در صورت تحقق تمامی عوامل بیداری، این انسان است که باید دردمندانه وارد عرصه عمل شود و تصمیم بگیرد.
- واژه «قیم» معادل فارسی آن نگاهدارنده است، در لغت به معنای معتدل، مستقیم، راست، درست، قائم به حق و... است در اصطلاح به کسی گوینده که برحسب شرع و قانون باید عهده دار امور یتیم، محجور و... باشد. در قرآن این واژه به صفت برای دین و کتاب الهی به کار رفته است و معنای آن است که هم خود مستقیم است و هم باعث استقامت دیگران می‌شود.
- «صدع»: در لغت به معنا شکاف است. به زمین «ذات الصدع» می‌گویند یعنی دارای شکاف (به دلیل رویدن گیاهان، جاری شدن نهرها)
- «یومئذ یصدعون» یعنی روز ایجاد شکاف واقعی در بین انسان‌ها. از آنجا که در این دنیا سرنوشت انسان‌ها به هم گره خورده و امکان جدایی نیست اما در روز قیامت و زمان حسابرسی الهی «یوم الفصل» است و روز جدا شدن واقعی انسان‌ها از یکدیگر.
- در آیه اول آمده «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا...» ظهور فساد در زمین نتیجه سوء عمل بد کاران معرفی شده و هم به عنوان قسمتی از مجازات آنها. البته در انتهای آیه امکان و فرصت توبه را هم به انسان گناهکار مطرح می‌کند.
- در آیه بعدی که به سیر و سیاحت در سفر دعوت می‌کند اما عبارت «فَانظُرُوا» را طرح می‌کند. «نظر» چیزی فراتر از مشاهده است به دانشمندان دقیق «صاحب نظر» می‌گویند از آنجائیکه کارهای انسان باید اثر عقلایی داشته باشد به او می‌فرماید که سیر و سیاحت کنید اما هدف شما دقت و نظر در مظاهر عبرت زای جهان باشد. «فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ.»

- در مورد کفار در آیه 44 تعبیر مفرد به کار می برد: «وَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ» زیرا کافران جدا جدا دیده می شوند اما در مورد مؤمنان عبارت جمع به کار می برد: «وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلَانَفْسِهِمْ يَمْهَدُونَ» زیرا هر یک از مؤمنان به عنوان عضو و جزئی از یک جمع منسجم مورد نظر قرار می گیرند.
- سنتی که در این آیه به کار رفته «سنت اِمهال» نامیده می شود که به معنی مهلت بخشی به اهل باطل در دنیا و عدم تعجیل در عقوبت آنها بنا به یک سلسله مصالحی است که ما به آنها وقوفی نداریم.

نمونه دوم در سوره غافر: آیه مورد بحث: «وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَقْضُونَ بِشَيْءٍ إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» (20) «أَوْ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَءَأْتَارًا فِي الْأَرْضِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ» (21) «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَكَفَرُوا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ إِنَّهُ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ» (22) «خداوند بحق داوری می کند، و معبودهایی را که غیر از او می خوانند هیچ گونه داوری ندارند؛ خداوند شنوا و بیناست! (20) آیا آنها روی زمین سیر نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که پیش از آنان بودند چگونه بود؟! آنها در قدرت و ایجاد آثار مهم در زمین از اینها برتر بودند؛ ولی خداوند ایشان را به گناهانشان گرفت، و در برابر عذاب او مدافعی نداشتند! (21) این برای آن بود که پیامبران پیوسته با دلایل روشن به سراغشان می آمدند، ولی آنها انکار می کردند؛ خداوند هم آنان را گرفت (و کيف داد) که او قوی و مجازاتش شدید است! (22)

- روش قرآن در بسیاری از آیات این است که بعد از ذکر کلیات در مورد مسائل حساس و اصولی آن را با مسائل جزئی و محسوس می آمیزد، و دست انسانها را گرفته و برای پی جویی این مسائل به تماشای حوادث گذشته و حال می برد، آیات مورد بحث نیز بعد از گفتگوهای گذشته پیرامون مبدء و معاد و حسابرسی دقیق اعمال و عواقب شوم طغیان و گناه، مردم را به مطالعه حالات پیشینیان و از جمله وضع فرعون و فرعونیان دعوت می کند.
- «حق» یعنی آنچه بایسته است و تنها کسی می تواند به بایستگی داوری نماید که تمامی واقعیات و حوادث و نیز گفتار و کردار و پندار عوامل انسانی به وجود آورندگان حوادث پیش روی دانش او بی هیچ پوششی آشکار و هویدا باشد. و او کسی جز ذات لایزال الهی نیست. پس در عبارت «والله يقضي بالحق» می فرماید تنها خداست که به حق داوری می کند زیرا «إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» تنها خداست که شنوا و بینای واقعی است.
- عبارت پرخاشگرانه «أَوْ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ» در چهار جای قرآن به تبیین و روشنگری در مورد وهم انگیزی عامل قدرت می پردازد «كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَءَأْتَارُوا الْأَرْضَ وَءَعْمُرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا ءَعْمُرُوهَا» به این مضمون که پندارید که قدرت فراوان، شما را از خدا بی نیاز ساخته و در برابر قدرت بی انتهای او مصونیت می بخشد زیرا قدرت قدرت پیشینیان بسیار بیشتر از قدرت شما بوده است که نشانه های آن را می توانید در آثار بر جای مانده ببینید. (روم:9؛ فاطر:44؛ غافر:21 و 82)

- واژه «واق» اسم فاعل به معنای «نگهدارنده» هم ریشه کلمه «تقوی»

- «اتقوا» بیش از 70 بار در قرآن تکرار شده است: در دو معنا: الف) در قالب های « اتقوا النار»، « اتقوا يوماً»، « اتقوا فتنه» به معنای « خود را نگهدارید، مراقب خود باشید، پرهیزید» است. ب) در قالب « اتقوا الله» به معنای « خدا را نگهدار خود بدانید، در پناه خدا قرار بگیرید» است.
- در آیه مورد بحث «وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ» به معنای آن است که « آنان خود را در پناه خدا قرار ندادند و به پشت گرمی قدرت خود، از خدا اظهار بی نیازی کردند.»
- نکته آیه 20: انسان های ظاهر بین در تحلیل حوادث از مرز محسوسات فراتر نمی روند و چون می پندارند که همه حقایق و مؤلفه ها را با چشم خود دیده و با گوش خود شنیده اند، و بر همین اساس به خود جرئت داوری می دهند. خداوند بر مبنای همین منطق ایشان می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ.» یعنی به فرض اینکه ملائکه واقعی داوری، دیده ها و شنیده ها باشد، تنها بینا و شنوای واقعی خداست و گرنه خداوند که محیط بر همه چیز است و عالم به همه چیز است نیازی ندارد که بگوید سمیع و بصیر است.
- « ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَكَفَرُوا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ» در آیه 22 علت نزول عذاب را بر کافران، مجازات لجبازی آنها بوده است زیرا پیامبران الهی را که نشانه های حق را برایشان آورده بودند، با وجود اینکه حقیقت را دریافته بودند تکذیب کردند.
- در «فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ» آیه 21، عذاب خداوند درباره آنها به خاطر گناهانشان بیان شده در آیه 22 به خاطر کفرشان بوده که این دو جمله منافاتی با هم ندارند. زیرا در آیه 21 در مقام بیان گناهان آنان است درحالیکه در آیه 22 به ریشه گناهان (کفر) آنان اشاره کرده است.
- در این آیات، خداوند یکی از سنت های الهی که عبارت از توجه دادن مردم به پیشینیان به عنوان تابلوی عبرت است و اینکه وقتی خداوند حجت را بر قومی تمام کردند بعد از آنکه پیامبری بر ایشان آمد و آیات الهی را به سمع و نظر ایشان رساند اما از سر عناد و لجبازی به گناه خویش ادامه دادند خداوند آنها را مجازات می کند. نمونه اجرا شده این سنت الهی را در آیات 23-33 همین سوره طرح می کند داستان ارسال حضرت موسی ع نزد فرعون، هامان و قارون است که او را ساحر خواندند و نقشه قتل او را کشیدند، حضرت موسی ایشان از مجازات الهی در یوم التناد بیم داد و حتی داستان دأب قوم نوح بر سرکشی و کفر را به عنوان عبرت پذیری به مردم مصر بیان کرد و در نهایت قوم فرعون گرفتار عذاب الهی شدند.

نمونه سوالات تشریحی درس هشتم:

- 1- سنت الهی را تعریف کنید.
- 2- علت ظهور فساد در زمین در آیه «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ» چه چیز بیان شده است؟
- 3- سنت امهال به چه معناست؟
- 4- « اتقوا الله » به چه معناست؟
- 5- در آیه « ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَكَفَرُوا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ» خداوند علت مجازات آنها را چه بیان می دارد؟

درس نهم تفسیر: بندگی و زندگی ایده آل قرآن

محبت خلاصه کتاب آفرینش است و صمیمیت شیرازه و اساس آن. روح انسان به وسیله ایمان و عمل تغذیه گشته و به سوی آزادی بال می کشاید و با کیمیای محبت و صمیمیت اوج گرفته، تمامی بندهای اسارت را در هم می شکند. یکی از بزرگان دنیای مسیحیت چنین می گوید: «اگر به زبان فرشتگان سخن بگویم و محبت نداشته باشم، صدای من طنین آهن دارد... اگر جمیع اموال خود را صدقه بدهم و بدن خود را به آتش بگدازم و محبت نداشته باشم، هیچ نفعی نمی برم. محبت بردبار است؛ محبت حسد نمی برد؛ محبت کبر و غرور ندارد؛ محبت حرکات ناپسند ندارد؛ محبت نفع خود را طالب نیست؛ محبت خشم نمی گیرد و سوء ظن ندارد... زبان ها خاموش می گردند و رسالت ها نیست خواهند شد، ولی محبت هرگز ساقط نمی گردد. آنچه می ماند، ایمان، امید و محبت است.» هر چند محبت مطلوب است اما به هم ریختگی درونی و اضطراب فرصتی برای بروز جلوه های محبت نمی دهد. آدمی برای ساماندهی و ابراز محبت و هر رفتار مثبت دیگر، نیاز شدیدی به آرامش روان دارد. آرامش موهبتی است که در پرتو معرفت و ایمان و عشق و اعتماد به ذات لایزال میسر می شود که بذر آن در وجود آدمیان نهاده شده است. خداوند معرفت خود را در فطرت انسان نهاده است. و در روایات آمده است که روح الهی، آرامش درونی و تقوا، همه در ایمان به خداوند نهفته است.

بزرگان معرفت اسلامی، محبت بندگان خدا را میوه مستقیم نهال عشق الهی در دل عاشقان دانسته اند.

در قرآن کریم طریقی از یک زندگی مطلوب ارائه گشته که روز و شب آن با روح محبت، رحمت و عبودیت گره خورده است. و خطوط اصلی آن را اعتدال و تواضع، پاکی و هدفداری، امید به آینده در کنار توبه و دعا تشکیل می دهند.

آیات مورد بحث: 63 تا 64 سوره فرقان:

«وَعِبَادُ الرَّحْمَانِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا.»

بندگان (خاص خداوند) رحمان، کسانی هستند که با آرامش و بی تکبر بر زمین راه می روند؛ و هنگامی که جاهلان آنها را مخاطب سازند (و سخنان نابخردانه گویند)، به آنها سلام می گویند (و با بی اعتنایی و بزرگواری می گذرند)؛ کسانی که شبانگاه برای پروردگارشان سجده و قیام می کنند.

- «عباد» و «عبید» هر دو جمع کلمه «عبد» هستند اما معنای لغویشان با هم فرق دارد. عباد به بندگان خوب خدا اطلاق می شود اما عبید در مورد بردگان به کار برده می شود. در استعمال قرآن نیز هر جا که واژه عبید به کار رفته هیچ پیوند و اضافه ای به خداوند در آن نیست اما در مورد واژه عباد با اضافاتی مانند «عبادنا»، «عباد الرحمن»، «عبادالله» در قرآن به چشم می خورند. از منظر لغت شناسان، نوعی احترام و والایی در مفهوم عباد وجود دارد و توجه به آن موجب تشویق بندگان خدا بر انجام رفتارهای متناسب با مقام بندگی می گردد.

- واژه «هون» که در فارسی معادل (به آسانی، به آهستگی، کم آزاری و...) معنای می دهد در استعمال قرآنی دقیقاً به معنای نرمی و رفقی و متانت و وقار به کار می رود.
- « عباد الرحمن» ترکیب واژه عباد و رحمن بیانگر این مطلب است که اعمال ذکر شده در این مجموعه آیات، جلوه های رفتاری عبودیت ناب است که خدای رحمان توفیق آن را به عنوان پاداش بندگی خالص به بندگان خوب خود عطا کرده است. در آیه 156 اعراف می فرماید: «و رحمتی وسعت کل شیء فساکتها للذین یتقون». رحمتم همه چیز را فرا گرفته است؛ و به زودی آن را برای کسانی که پرهیزگاری می کنند مقرر می دارم.
- در ادامه آیات سوره اعراف آمده است: « وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا. » و کسانی که می گویند: «پروردگارا! عذاب جهنم را از ما برطرف گردان، که عذابش سخت و پر دوام است! مسلماً آن (جهنم)، بد جایگاه و بد محلّ اقامتی است!»
- «گرام» در اصل معنای این واژه دو مفهوم ملازمت و پیوستگی وجود دارد. به شخص طلبکار غریب می گویند زیرا همیشه برای وصول طلب خویش به دنبال شخص بدهکار است و پیوسته ملازم اوست. به تاوان چیزی نیز گرامت می گویند زیرا تاوانی که بر عهده شخص است به هر صورت گردنگیر اوست و تا آن را نپردازد آزاد نمی شود.
- فعل های یمیشون، بییتون و یقولون همه به صورت مضارع به کار رفته اند که گویای استمرار و دوام است یعنی رفتارهای یاد شده در این آیات (راه رفتن متواضعانه و با وقار، شب زنده داری و نیز اظهار تقصیر در پیشگاه خداوند) در حوزه عبودیت ناب، درونی و نهادینه شده و کار همیشگی بندگان خالص خداست.
- در ادامه آیات سوره فرقان می فرماید: «وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ(65) إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا(66) وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا(67) وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ وَ لَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا(68) يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا(69) إِلَّا مَنْ تَابَ وَ ءَامَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا(70) وَمَنْ تَابَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا(71)» و کسانی که می گویند: «پروردگارا! عذاب جهنم را از ما برطرف گردان، که عذابش سخت و پر دوام است! (65) مسلماً آن (جهنم)، بد جایگاه و بد محلّ اقامتی است!» (66) و کسانی که هر گاه انفاق کنند، نه اسراف می نمایند و نه سخت گیری؛ بلکه در میان این دو، حد اعتدالی دارند. (67) و کسانی که معبود دیگری را با خداوند نمی خوانند؛ و انسانی را که خداوند خورش را حرام شمرده، جز بحق نمی کشند؛ و زنا نمی کنند؛ و هر کس چنین کند، مجازات سختی خواهد دید!
- (68) عذاب او در قیامت مضاعف می گردد، و همیشه با خواری در آن خواهد ماند! (69) مگر کسانی که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند، که خداوند گناهان آنان را به حسنات مبدل می کند؛ و خداوند همواره آمرزنده و مهربان بوده است!
- (70) و کسی که توبه کند و عمل صالح انجام دهد، بسوی خدا بازگشت می کند (و پاداش خود را از او می گیرد.) (71)

- «قترا»، «اقتار» و «تقتیر» در اصل لغت به معنای تنگ کردن و تنگ داشتن است. اقتار در عمل به معنای کمتر از حد معمول و متعارف و به صورت ناقص و غیر کافی انجام دادن است. در آیه در کنار لفظ انفاق واقع شده و به معنای این است که مؤمن در صرف مال به بخل و سخت گیری دارد و نه اسراف و زیاده روی بلکه میانه رو است.
- عبارت «والذین یدعون مع الله الها آخر» منظور از «مع» کسانی هستند که با وجود خداوند غیر او را می خوانند؛ یعنی خداوند را و انهاد به سوی دیگری می روند که همان مشرکان باشند که به سوی بت ها می رفتند و آنها را به جای خدا عبادت می کردند
- در مورد «تبدیل سیئات به حسنات» در صورت توبه واقعی، در انتهای آیه می فرماید: «انه یتوب الی الله متاباً.» وجه خرد پذیر آیه به این ترتیب است:
- اعمال انسان صرف یک دسته حرکات فیزیکی نه خوب اند و نه بد. بلکه خوبی و بدی عمل بر اساس سه محور تعریف می شود:
- 1- نیت خیر یا بد در انجام عمل
 - 2- میزان تأثیر عمل در کمال یا سقوط شخصیت عامل
 - 3- مطابقت یا عدم مطابقت با صورت مقرر عمل در مجموعه دستورهای الهی
- توبه واقعی اثر نیت فاسد را با تیزاب سرافکنندگی و زجر و ندامت از میان برده، زمینه ساز ارتباط مداوم شخص تائب با مبدأ نور و رحمت می شود. این پیوند مستمر و جدی، نور را به جای سیاهی می نشاند و زیبایی ارتباط با خدا جای زشتی خلاف را می گیرد.
- سرانجام مبارک این افراد در آیات 72 تا 76 سوره فرقان آمده است: «وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا (72) وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخْرُوْا عَلَيْهَا سُومًا وَغَمِيَانًا (73) وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا (74) أُولَئِكَ يَجْزُونَ الْعُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلْقُونَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا (75) خَلِدِينَ فِيهَا حَسَنَتْ مُسْتَقْرَأً وَمُقَامًا (76)»
- و کسانی که شهادت به باطل نمی دهند (و در مجالس باطل شرکت نمی کنند)؛ و هنگامی که با لغو و بیهودگی برخورد کنند، بزرگوارانه از آن می گذرند. (72) و کسانی که هر گاه آیات پروردگارشان به آنان گوشزد شود، کر و کور روی آن نمی افتند. (73) و کسانی که می گویند: «پروردگارا! از همسران و فرزندانمان مایه روشنی چشم ما قرار ده، و ما را برای پرهیزگاران پیشوا گردان!» (74) (آری)، آنها هستند که درجات عالی بهشت در برابر شکیبایشان به آنان پاداش داده می شود؛ و در آن، با تحیت و سلام رو به رو می شوند. (75) در حالی که جاودانه در آن خواهند ماند؛ چه قرارگاه و محل اقامت خوبی! (76)
- «زور» در اصل به معنای «باطل را پوشش حق قرار دادن» است که شامل گناهان زیادی چون: دروغ، ناسزا، غناهای لهور و بهتان است در منابع لغوی به معنای «دروغ راست نما» آمده است. بنابراین عبارت «الذین یشهدون الزور» به معنای آن است که مؤمنان کسانی هستند که در مجالس باطل که با توجیه دروغ رنگ حق به خود گرفته است، حضور نمی یابند.

- پیام آیه 72 این است: مؤمنین در برابر عوامل تخریب، مقاومت و کرامت را یک جا در خود دارند؛ نه خود را در معرض فساد قرار داده و نه در مجلس فسادی شرکت می کنند و چنانچه تصادفاً به ناروایی برخوردند، برخورد آنان کریمانه و سازنده است.
- پیام آیه 74 این است که مؤمنان اول برای وابستگان به خود دعا می کنند (رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ) و سپس برای خود (وَاجْعَلْنَا مِنْ لَدُنْكَ ...). آنها خود را در سرنوشت زن و فرزند و شریک زندگی خویش سهیم دانسته و خوبی آنان را روشنی چشم خود می دانند.
- خداوند برای مؤمنان درجات بالای اجر قرار داده و آن همه را مزد صبوری و شکیبایی آنان در حیات دنیا خوانده است. معلوم می شود که ماندگاری و اعتبار ایمان در پرتو شکیبایی است و بدون شکیبایی در برابر عوامل مخرب، ایمان ناپایدار و ناکارآمد خواهد بود.

نمونه سوالات تشریحی درس نهم:

1- معنای واژگان زیر را بنویسید.

عبد

عبید

گرام

اقتار

2- عباد الرحمن چه کسانی هستند؟

3- عبارت «الذین یشهدون الزور» به چه معناست؟

4- توضیح دهید چطور با توبه واقعی سیئات به حسنات تبدیل می شود؟

جلسه دهم تفسیر موضوعی: روابط اقتصادی در اسلام

دیدگاه اسلام در مسایل اقتصادی، مبتنی بر مثلث معرفتی ویژه ای است که سه ضلع آن را، خدا، انسان و جهان تشکیل می دهد. این دیدگاه با دیگر دیدگاه های رایج در اقتصاد یعنی مکتب لیبرال سرمایه داری و مکتب سوسیالیسم مغایر است. مکتب اسلام در اقتصاد هم به فرد و منافع او اهمیت می دهد هم به جامعه. برخلاف مکتب لیبرالیسم که بر مبنای دو اصل « اصالت فرد » و « آزادی فردی »، ارزشهایی چون عدالت اقتصادی برایشان ارزش محسوب نمی شود. نظام حقوق مالیه در اسلام بر مبنای نظام ارزشی اسلامی با عناوینی مانند انفاق، خمس، زکات، انفال، جزیه، خراج و مالیات مطرح می شود. فعالیت های مطرود بر اساس نظام ارزشی اسلام در مواردی مثل ربا و رشوه دسته بندی می شوند.

ابتدا و نظام حقوق مالیه در اسلام را بیان می کنیم و سپس به فعالیت مطرود اسلامی می پردازیم.

1- انفاق:

وام دادن به خداوند به معنای «انفاق فی سبیل الله» است.

آیه مورد بحث: «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْصُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (بقره: 245)

کیست آنکه به خدا وام نیکو دهد، تا آن را برایش چندین برابر بيفزاید؟ و خداست که [روزی را] تنگ می گیرد و وسعت می دهد؛ و [همه شما برای دریافت پاداش] به سوی او بازگردانده می شوید.

- اضعاف: جمع ضعف به معنای دو یا چند برابر کردن چیزی است.

- در آیه سه تاکید به کار رفته شده است:

جمع آمدن اضعاف، واژه کثیره، آمدن یضاعف به جای یضعف

- در آیه انفاق در راه خدا همچون بذر مستعدی است که در زمین آماده ای افشاندن شود و به وسیله باران های پی در پی آبیاری گردد و ده ها و گاه صدها برابر نتیجه دهد.

- چرا انفاق به وام دادن در راه خدا تشبیه شده؟ به جهت اهمیت مسئله انفاق است و اینکه مالک حقیقی سراسر هستی خداست و انسان ها به عنوان نمایندگی خداوند تنها در بخش کوچکی از آن تصرف می کند. با این حال خدا از بنده استقراض می کند آن هم با چنین سود بسیاری. و این برای تشویق بندگان به انفاق است.

2- زکات:

خداوند زکات را عامل پاکی فرد و جامعه معرفی می کند: « خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ. » (توبه: 103) از اموالشان زکاتی دریافت کن که به سبب آن [نفوس و اموالشان را] پاک می کنی، و آنان را رشد و تکامل می دهی؛ و [به هنگام دریافت زکات] بر آنان دعا کن؛ زیرا دعای تو مایه آرامشی برای آنان است؛ و خدا شنوا و داناست.

- این آیه دستور و جوب جمع آوری زکات را به طور عملی در مدینه برای مصرف بیت المال بیان می دارد.

- عبارت « مِنْ أَمْوَالِهِمْ » نشان می دهد که زکات مربوط به بخشی از اموال است نه همه آن.

- عبارت « تطهرهم و تزکیهم » به فلسفه اخلاقی، روانی و اجتماعی زکات اشاره می کند: تو با این کار آنها را پاک می کنی از رذائل اخلاقی، دنیا پرستی، بخل و امساک و از طرف دیگر آنها را پرورش می دهی با کاشتن نهال نوع دوستی، سخاوت و توجه به دیگران. و این دو فقر، فاصله طبقاتی و محرومیت گروهی از افراد جامعه را بر می چیند و همبستگی اجتماعی و در نتیجه پیشرفت های اقتصادی را منجر می شود

- در عبارت «صل علیهم» قدردانی در برابر انجام وظیفه واجبی مثل پرداخت زکات را به پیامبر می آموزد: برای آنها دعا کن زیرا دعا کردن برای آنها مایه آرامش خاطر آنهاست.

مصارف زکات:

آیه مورد بحث: «إِنَّمَا الصَّدَقَتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَ الْمُؤَلَّفَةَ قُلُوبَهُمْ وَ فِي الرِّقَابِ وَ الْغَرَمِينَ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» صدقات، فقط ویژه نیازمندان و تهیدستان [زمین گیر] و کارگزاران [جمع و پخش آن] و آنانکه باید دل‌هایشان را [برای تمایل به اسلام] به دست آورده شود، و برای [آزادی] بردگان و [پرداخت بدهی] بدهکاران و [هزینه کردن] در راه خدا [که شامل هر کار خیر و عام‌المنفعه می‌باشد] و در راه ماندگان است؛ [این احکام] فریضه‌ای از سوی خداست، و خدا دانا و حکیم است.

- این آیه دستور موارد مصرف زکات را طرح می‌کند.

- کلمه "انما" که دلیل بر انحصار است نشان می‌دهد که بعضی از افراد خود خواه انتظار داشتند بدون هیچگونه استحقاق، سهمی از زکات دریافت دارند. کلمه "انما" دست رد به سینه همه آنها زده شده است به هر حال آیه فوق در هشت مورد آن را خلاصه می‌کند:

1- «فقیر»: آن کسی است که متصف باشد به نداشتن مالی که حوائج زندگی را برآورد، در مقابل غنی که متصف است به دارایی و تمکن

2- «مسکین»: تنها ندار را نمی‌گویند، بلکه به کسی می‌گویند که علاوه بر این امر عدمی، دچار ذلت و مسکنت هم باشد مثلاً مجبور شود به اینکه از آبروی خود مایه بگذارد و دست پیش هر کس و ناکس دراز کند و بنا بر این، مسکین حال و وضعش بدتر از فقیر است.

3- «عاملین علیها»: کسانی هستند که در جمع و گردآوری زکات تلاش می‌کنند.

2- «مؤلفه قلوبهم»: کسانی هستند که با دادن سهمی از زکات به ایشان، دل‌هایشان به طرف اسلام متمایل می‌شود و به تدریج به اسلام درمی‌آیند، و یا اگر مسلمان نمی‌شوند ولی مسلمانان را در دفع دشمن کمک می‌کنند، و یا در برآوردن پاره‌ای از حوائج دینی کاری صورت می‌دهند.

3- «و فی الرقاب»: سهمی از زکات، تخصیص به مبارزه با بردگی، و پایان دادن به این موضوع ضد انسانی، داده می‌شود. وقتی برده‌ای با مولای خودش قرار مکاتبه گذاشته که کار کند و از دستمزد خود بهای خود را به او بپردازد و پس از پرداختن بهای خود آزاد گردد و فعلاً نمی‌تواند آن بهاء را به پایان برساند، از زکات ما بقی بهای او را به مولایش می‌دهند و او را آزاد می‌کنند و این بخشی از برنامه "آزادی تدریجی بردگان در اسلام است.

4- «غارمین»: یعنی، زکات برای مصرف کردن در پرداخت قرض بدهکاران.

5- « فِي سَبِيلِ اللَّهِ »: مصرفی است عمومی و شامل تمامی کارهایی می‌گردد که نفعش عاید اسلام و مسلمین شده و بوسیله آن مصلحت دین حفظ می‌شود، که روشن‌ترین مصادیق آن جهاد در راه خدا و بعد از آن سایر کارهای عام المنفعه از قبیل راه‌سازی و پل‌سازی و امثال آن است.

6- « ابْنِ السَّبِيلِ »: کسی را گویند که از وطن خود دور افتاده و در دیار غربت تهی دست شده باشد، هر چند در وطن خود توانگر و ثروتمند باشد، به چنین کسی از مال زکات سهمی می‌دهند تا به وطن خود بازگردد.

- زکات دو دسته است:

الف) زکات بدن و حیات که هر سال یکبار در روز عید فطر پرداخت می‌شود و تنها بر کسانی واجب است که قدرت مالی پرداخت آن را دارند. برابر با 3 کیلو از گندم یا جو یا خرما یا کشمش یا برنج یا ذرت و مانند اینها یا پول معادل اینهاست.

ب) زکات اموال که به نه چیز تعلق می‌گیرد و می‌توان آنها را به سه دسته تقسیم کرد:

1- غلات: گندم، جو، کشمش و خرما

2- دام‌ها: گوسفند و شتر و گاو

3- سکه‌ها: طلا و نقره

- حدّ نصاب موارد وجوب زکات اموال:

غلات: اگر هر یک از غلات نامبرده 850 کیلوگرم باشد از یک دهم تا یک بیستم مقدار محصول را در بر می‌گیرد.

دام‌ها با هم متفاوتند:

در گوسفند: اگر تعداد آنها به 121 رسید 2 تا باید به عنوان زکات پرداخت شود.

در گاو: اگر تعداد آنها به 40 گاو برسد یک گوساله ماده 3 ساله باید پرداخت شود.

در شتر: اگر تعداد آنها به 5 شتر برسد 1 گوسفند تا اینکه تعداد آنها به 26 شتر برسد که 1 شتر باید پرداخت شود.

طلا و نقره: نصاب طلا 15 مثقال و نصاب نقره 105 است اما زکات هر دو یک چهلیم می‌باشد. (در صورتیکه سکه باشد به آن زکات تعلق می‌گیرد نه طلای مصرفی بانوان)

- وقت پرداخت زکات:

1- طلا و نقره و دام‌ها بعد از تمام شدن یک سال.

2- گندم و جو وقتی که از کاه جدا می‌شوند.

3- خرما و انگور در موقع خشک شدن.

امام کاظم علیه السلام می‌فرماید: « اموال خود را به وسیله زکات حفظ کنید. »

در لسان روایات ادای زکات باعث حفظ اصل مالکیت و تحکیم پایه های آن است و اگر مردم این اصل مهم را فراموش کنند شکاف و فاصله میان گروه ها آن چنان می شود که اموال اغنیاء به خطر خواهد افتاد.

3-خمس:

آیه مورد بحث: «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِن كُنتُمْ ءَامَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَىٰ الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.» و بدانید هر چیزی را که [از راه جهاد یا کسب یا هر طریق مشروعی] به عنوان غنیمت و فایده به دست آوردید [کم باشد یا زیاد] یک پنجم آن برای خدا و خویشان پیامبر، و یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان است، اگر به خدا و آنچه بر بنده اش روز جدا کننده حق از باطل، روز رویارویی دو گروه [مؤمن و کافر در جنگ بدر] نازل کردیم، ایمان آورده اید [پس آن را به عنوان حقی واجب به خدا و رسول و دیگر نامبردگان پردازید]؛ و خدا بر هر کاری تواناست.

این آیه در حقیقت بازگشت به همان مسئله غنایم است (آیه اول انفال) و از آنجا که جهاد غالباً با مسئله غنایم آمیخته است با ذکر حکم غنایم تناسب دارد. البته قرآن در اینجا حکم را از مسئله جنگی فراتر برده و به همه درآمدها اشاره کرده است.

- غنیمت فقط به معنای غنیمت جنگی نیست بلکه معنای وسیعی دارد و شامل غنایم جنگی و غیر آن و به طور کلی هر چیزی را که انسان بدون مشقت به آن دست یابد می شود.
- غنیمت در لغت به معنای 1- جنگ، 2- آنچه از دشمن به دست می آید، و 3- هر درآمدی آمده است. ریشه این واژه «غَنِمَ» به معنای دسترسی یافتن به هر چیزی بدون مشقت است نیز این واژه به معنای «فیء» است به معنای چیزهایی که بدون زحمت به انسان می رسد.
- آیه، خمس را سهم خدا، رسول خدا، خویشان پیامبر، یتیمان، مسکینان و در راه ماندگان می داند.
- قرار دادن سهم برای خدا به دلیل اهمیت مساله خمس و تاکید و تثبیت ولایت و حاکمیت پیامبر و رهبر حکومت اسلامی است. (یک نوع سیاست تشویقی و اعلام هم راستایی ولایت پیامبر و اهل بیت با ولایت خدا)
- خدای سبحان غرضش از تشریح خمس، احترام اهل بیت رسول خدا (ص) و دودمان او بوده و خواسته است تا محترم تر از آن باشند که چرک اموال مردم را بگیرند. و ظاهر روایات این است که نکته مذکور از آیه زکات گرفته شده، چون تطهیر و تزکیه (پاکیزه کردن) همیشه در چیزهایی است که چرک و آلودگی و مانند آن داشته باشند. به همین جهت است که صدقه بر سادات حرام است چون زکات در مفهوم عام «صدقه» است.
- «ذی القربی» مطلقاً همه خویشان پیامبر نیستند بلکه فقط «امامان اهل بیت» را شامل می شوند زیرا آنها جانشین پیامبر و رهبر حکومت اسلامی بوده و هستند و علت دادن یک سهم از خمس به آنها روشن می گردد. به تعبیر دیگر سهم خدا و رسول و ذی القربی هر سه متعلق به «رهبر حکومت اسلامی» است و او زندگی ساده خود را از آن تامین نموده و بقیه را در مخارج گوناگونی که لازمه مقام رهبری امت است در نیازهای جامعه و مردم مصرف خواهد نمود.

- یتیمان، مسکینان و ابن سبیل در این آیه، به طور خاص از بنی هاشم و سادات هستند. البته آیه از این افراد به طور مطلق نام برده اما تقیید ما بنا بر روایات وارده در این باب است از طرفی دادن زکات به نیازمندان از بنی هاشم حرام است پس باید احتیاجات این گروه از طریق دیگری تامین شود و این خود می تواند قرینه ای بر این باشد که منظور از نیازمندان فوق بنی هاشم باشند.

امام صادق علیه السلام می فرماید: «خداوند هنگامی که زکات را بر ما حرام کرد، خمس را برای ما قرار داد. بنابراین زکات بر ما حرام است و خمس حلال.»

7- موردی که در روایات به آنها خمس تعلق می گیرد عبارتند از:

- آنچه از خرج سال زیاد بیاید (منفعت کسب)

- معدن

- گنج

- غنایم جنگی

- جواهری که با فرورفتن در دریا به دست آید.

- مال حلال مخلوط به حرام

- زمینی که کافر ذمی از مسلمانی بخرد.

منفعت کسب چیست؟ هر کسی در طول سال تمام مخارج (چیزهایی که انسان در زندگی خود و خانواده اش بدان نیاز دارد نظیر خوراک، پوشاک، وسیله نقلیه، اثاثیه منزل، مخارج مهمانی، ازدواج، تحصیل، کتابهای مورد نیاز مخارج سفر و زیارت، هدایا، نذورات، صدقه، کفاره و...) مورد نیاز خود را از درآمدش تامین کند و در پایان سال چیزی اضافه بیاید یک پنجم آن را باید به عنوان خمس پردازد و مابقی به هر شکلی که می خواهد خرج یا پس انداز کند.

- **سال خمسی:** سالگشت اولین درآمد انسان، خمس را بر وی واجب می کند. پس باید ابتدای تاریخ سال خمسی برای هر شخص اولین تاریخ شروع درآمد وی در طول سال باشد. پس انداز انسان خمس دارد اما ارث، مهریه، جایزه، هدیه که از درآمد کسب و کار حاصل نشده باشد خمس ندارد. خمس معدن و گنج و جواهری که با غواصی به دست می آید نیز حد نصاب دارد.

- مصرف خمس: خمس مال به دو قسمت تقسیم می شود: نصف آن سهم امام زمان است که به مجتهد جامع شرایط که او تقلید می کند یا نماینده او می پردازد و نصف دیگر را یا به مجتهد جامع شرایط که او تقلید می کند می دهد یا با اجازه وی به سادات دارای شرایط می دهد.

4- انفال:

آیه مورد بحث: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ» (انفال:1) از تو درباره انفال [یعنی غنایم جنگی و هر گونه مالی که مالک معینی ندارد] می پرسند، [که مالک آنها کیست و چگونه باید تقسیم شود؟] بگو: [مالکیت حقیقی] انفال ویژه خدا و پیامبر است...

- انفال جمع نفل به معنای «زیاده و بخشش» است و در اصطلاح فقه به معنای «اموال عمومی است که در اختیار پیامبر و جانشین وی قرار دارد تا در مصالح عمومی جامعه به کار گیرند و در زمان غیبت، این اموال در اختیار حاکم اسلامی خواهد بود.»

- موارد انفال:

1- «فیء» اموالی که بدون لشکر کشی و جنگ به دست مسلمین افتاده باشد اعم از زمین یا غیره.

2- اراضی موات که جز با احیا و آباد کردن قابل استفاده نیست.

3- قله کوهها و بستر رودخانهها و خرابه های متروک، و آبادیهایی که اهالی اش هلاک گردیده اند....

4- ارث بدون وارث

5- اموال پادشاهان

6- غنایم جنگی

7- شهرها و روستاهایی که اهالی آن کوچ کرده اند.

8- معادنی که در زمین شخصی کسی نیست.

- در مورد غنائم جنگی و اموال منقولی که با پیکار به دست سربازان می افتد، قانون اسلام بر این قرار گرفته که چهار پنجم آن را به عنوان تشویق و جبران گوشه ای از زحمات جنگجویان به آنها داده شود، و تنها یک پنجم از آن به عنوان خمس مصرف گردد، و به این ترتیب غنائم نیز در مفهوم عمومی انفال مندرج است و در اصل، ملک حکومت اسلامی است و بخشیدن چهار پنجم آن به جنگجویان به عنوان عطیه و تفضل است.

5- جزیه:

- جزیه از ماده جزا به معنای مالی است که از غیر مسلمانانی که در پناه حکومت اسلامی قرار می گیرند، گرفته می شود و این نامگذاری به خاطر آن است که آن را به عنوان «جزاء در برابر حفظ مال و جانشان» به حکومت اسلامی می پردازند.

آیه مورد بحث: «قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ.» (توبه:29) با کسانی [از اهل کتاب] که به خدا و روز قیامت ایمان نمی آورند، و آنچه را خدا و پیامبرش حرام کرده اند، حرام نمی شمارند، و دین حق را نمی پذیرند، بجنگید تا با دست خود در حالی که [نسبت به احکام دولت اسلامی] متواضع و فروتن اند، جزیه بپردازند.

- کفار و اهل کتابی که در جامعه اسلامی زندگی می کنند به دلیل آنکه از امنیت خاطر و آرامش زندگی در جامعه بهره می برند باید سهم خود را برای مصارف عمومی که به تناسب زمان و مکان و شرایط و رعایت جمیع مصالح مسلمین تعیین

شده است پردازند. زیرا از آنها به دلیل کفرشان خمس و زکات پذیرفته نمی شود و آنها با پرداخت مالیاتی سالانه که نام «جزیه» به خود می گیرد مورد حمایت مسلمین قرار می گیرند و هیچ کس حق تجاوز به آنها را ندارد.

منظور از صاغر در این آیه آن است که این افراد باید در برابر آیین اسلام و قرآن خاضع و کوچک شوند تا زمینه برای زندگی مسالمت آمیز و قبول یک اقلیت سالم و محترم در برابر اکثریت حاکم فراهم گردد.

6-خراج:

مالیاتی که بر زمین هایی که از راه جنگ وارد قلمرو اسلام شده و اراضی مزروعی است که با صلح در دست مسلمین قرار گرفته گفته می شود که این مالیات متعلق به امام مسلمین است.

وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَّاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَ تَأْسِرُونَ فَرِيقًا
أُورَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَ دِيَارَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ وَ أَرْضًا لَّمْ تَطُوهَا وَ كَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا (احزاب: 26 و 27)

[خدا] کسانی را از اهل کتاب که گروه های دشمن را پشتیبانی کردند از قلعه های محکم و استوارشان پایین کشید و در دل هایشان ترس و بیم افکند، گروهی را می کشتید و گروهی را اسیر می کردید. و سرزمینشان و دیار و اموالشان و سرزمینی که به آن قدم نگذاشته بودید به شما میراث داد؛ و خدا بر هر کاری تواناست.

7- مالیات:

اگر سرمایه های خمس و زکات و انفال برای تامین امکانات مورد نیاز جامعه اسلامی کافی باشند ولی امر مسلمین که حق زعامت و ولایت الهی بر جامعه اسلامی را دارد دستور به پرداخت مالیات می دهد. بنابراین مشروعیت مالیات حکومتی بر اساس حق ولایتی است که از طرف خداوند به ولی امر نسبت به جامعه و کشور قرار داده شده است. مثل مالیات بستن به احشامی و حیواناتی که زکات به آنها واجب نیست و یا مالیات گرفتن فقط از اقشار ثروتمند جامعه و یا یا حذف مالیات از قسمت کشاورزی یا مناطق محروم و ...
بنابراین ملاک در تشریح مالیات حکومتی، مصلحت مسلمانان است و چنین مصلحتی را ولی امر تشخیص می دهد بنابراین دایره ی چنین مالیات هایی وسیع تر از فلسفه تشریح خمس و زکات می باشد.

نمونه سوالات تشریحی درس دهم:

- 1- چرا انفاق به وام دادن در راه خدا تشبیه شده است؟
- 2- عبارت « تطهرهم و تزکیهم» به فلسفه اخلاقی، روانی و اجتماعی زکات اشاره می کند. توضیح دهید.
- 3- در لسان روایات ادای زکات باعث حفظ است و اگر مردم این اصل مهم را فراموش کنند شکاف و فاصله میان گروه ها آن چنان می شود که به خطر خواهد افتاد.
- 4- ذی القربی چه کسانی هستند؟
- 5- انفال در اصطلاح فقهی به چه اموالی گفته می شود؟
- 6- در آیه « حَتَّىٰ يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَ هُمْ صَاغِرُونَ » منظور از صاغرون را بنویسید.

7- مالیاتی که امام مسلمین بر اراضی مزروعی می بندند که با صلح در دست مسلمین قرار گرفته چه نامیده می شود؟

8- ملاک در تشریح مالیات حکومتی چیست و چه کسی آن را تشخیص می دهد؟

جلسه یازدهم: فعالیت های مطرود در اقتصاد اسلامی

1- ربا:

- ربا در ادیان آسمانی و از جمله در تورات و انجیل تحریم شده است. قرآن کریم از تحریم ربا بر یهودیان خبر می دهد (نساء: 160-161) در قرون وسطی نیز کلیسا دستور اکید در منع ربا خواری صادر کرد. فیلسوفانی مانند سن توماس داکن دلایلی برای ممنوعیت آن مطرح کردند. از قرن 12 تا 15 میلادی کلیسا به دلیل تحولات اقتصادی آن زمان از موضع خود مبنی بی تحریم ربا عقب نشینی کرد و سپس به تجویز آن رای داد. بعد از آن با تغییرات بنیادین اجتماعی و بازرگانی و پیدایش مکتب اقتصادی مرکانتیلیسم شمار موافقان ربا بالا رفت. و نظریه عقیم بودن پول ارسطو با طرح دلایلی بر مشروعیت بهره در قرض های تولیدی و تجاری کنار زده شد.
 - در فقه اسلامی ربا بر دو نوع است: 1- ربای قرضی که عبارت از این است که فردی به دیگری قرضی دهد و شرط کند که بیشتر از آنچه گرفته است برگرداند. این همان ربای حرام است. 2- ربای معاوضی؛ زمانی است که دو کالای هم جنس موزون مبادله گردند، فزونی یکی بر دیگری حرام و ریاست.
 - بنابراین سایر عقود مانند مضاربه، مشارکت و مزارعه و ... حرام نیستند. بانکداری اسلامی با طرحی که شهید صدر ارائه کرد به گونه ای بود که با تنوع قراردادهای اسلامی، می توانست قدرت مانور و انعطاف پذیری عملیات بانکی را به حدی افزایش دهد که بانک ها حتی پس از حذف قرض ربوی خود بتوانند پاسخگوی نیازهای مشتریان خود باشند.
 - ربا آن است که صاحب پول، پول خود را قرض دهد و بهره (زیاده= سود) دریافت کند.
 - بهره قیمت پول و پاداش قرض دهنده است.
 - علت مخالفت امامان با ربا چیست؟
- امام رضا علیه السلام می فرمایند: « (حرمت ربا) به علت از بین رفتن کارهای شایسته و نابودی سرمایه ها و شیفته شدن مردم به کسب سود و رها کردن قرض است؛ چرا که قرض، نوعی کار نیک می باشد، و نیز، به سبب فساد و ستم و نابودی ثروت هاست که در ربا خواری روی می دهد.»
- در آمد حاصل از نظام ربوی به سود چه کسانی است؟
- روزنبرگ، رئیس اتحادیه بین المللی نظم طبیعی اقتصادی آلمان می گوید: « سیستم بهره به شدیدترین شکل، به سود مالکان است. در آمد حاصل از رشد اقتصادی، نه تنها برای رفاه عمومی صرف نمی شود بلکه در اختیار

اقلیتی قرار می گیرد و به رشد سرطان وار ثروت آن ها می انجامد..... افرادی که به دلیل ثروت بی کران خود،

قدرت سیاسی و نظریه های عمومی را به نفع خود تحریف می کنند»

آیه مورد بحث: «الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَالِكَ بَأْثُهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ.» (بقره: 275-277) کسانی که ربا می خورند [در میان مردم و برای امر معیشت و زندگی] به پای نمی خیزند، مگر مانند به پای خاستن کسی که شیطان او را با تماس خود آشفته حال کرده [و تعادل روانی و عقلی اش را مختل ساخته] است، این بدان سبب است که آنان گفتند: خرید و فروش هم مانند رباست. در حالی که خدا خرید و فروش را حلال، و ربا را حرام کرده است. پس هر که از سوی پروردگارش پندی به او رسد و [از کار زشت خود] بازایستد، سودهایی که [پیش از تحریم آن] به دست آورده مال خود اوست، و کارش [از جهت آثار گناه و کیفر آخرتی] با خداست. و کسانی که [به عمل زشت خود] بازگردند [و نهی خدا را احترام نکنند] پس آنان اهل آتش اند، و در آن جاودانه اند خدا ربا را نابود می کند، و صدقات را فزونی می دهد؛ و خدا هیچ ناسپاس بزه کاری را دوست ندارد.

- در این آیات با شدت تمام، ممنوعیت حکم ربا را شرح می دهد اما از لحن آیات بر می آید که قبلاً گفتگوهای درباره ربا (در سوره های مکی مثل روم) مطرح شده که به شکل اندرزهای اخلاقی بوده است. تا اینکه در سوره آل عمران آیه 130 حکم قطعی تحریم ربا را مطرح می نماید.

- این آیه و سایر آیات مربوط به ربا هنگامی نازل شد که ربا خواری به شدت در مکه، مدینه و شبه جزیره عربستان رواج داشت و یکی از عوامل مهم زندگی طبقاتی، ناتوانی شدید طبقه زحمتکش و طغیان اشراف بود از این رو مبارزه قرآن با ربا بخش مهمی از مبارزات اجتماعی اسلام را تشکیل می دهد.

- در آیه حال ربا خواران به کسانی تشبیه شده که بر اثر تماس شیطان با او دیوانه شده و نمی تواند تعادل خود را حفظ کند از این رو گاهی به زمین می خورد و گاهی بر می خیزد. «يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ»

در اینکه این حالت تجسم حال آنان در قیامت است یا بیانگر زندگی دنیوی آنان نیز می باشد بین مفسران اختلاف نظر است. گروهی که حال آنان در دنیا را هم این گونه توصیف می کنند در واقع به این مسئله اشاره دارند که ربا خواران از تفکر صحیح اجتماعی برخوردار نیستند و نمی توانند منافع خود را در نظر بگیرند و مسائلی مانند تعاون، همدردی، نوع دوستی و عواطف انسانی برای آنها مفهومی ندارد. پرستش ثروت آن چنان چشم آنان را کور کرده که نمی فهمند استثمار طبقه زیردست و غارت دستریج ایشان بذر دشمنی را در دل های آنان می پاشد و به انقلاب ها و انفجارهای اجتماعی که در نهایت مالکیت رباخواران را هم به خطر می اندازد منتهی می شود. در نتیجه او نیز نمی تواند به راحتی زندگی کند پس مشی او مشی دیوانگان است.

- روایات جنون ربا خواران را در دنیا و آخرت هر دو می دانند.

- منطق ربا خواران به بیان قرآن این بوده: «إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبْوِ» یعنی بیع و ربا مثل هم هستند و فرقی ندارند در هر دو مبادله انجام می شود با رضایت طرفین. پاسخ پروردگار به این نظر این است که: «وَ أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبْوَ» خدا بیع را حلال کرده و ربا را حرام. قرآن توضیحی در این باره نمی دهد شاید علت وضوح مطلب بوده است.
- در اینجا ما به چند دلیل آن اشاره می کنیم:
- 1- در خرید و فروش های معمولی، هر دو طرف به طور یکسان در معرض سود و زیان هستند در حالیکه در « معاملات ربوی» ربا خوار هیچگاه زیان نمی بیند و تمام زیان های احتمالی به دوش طرف مقابل است و به همین دلیل این مؤسسات روزه روز وسیع تر و سرمایه دارتر می شوند و در برابر طرف ضعیف تر روزه روز ضعیف تر می شود.
 - 2- در خرید و فروش های معمولی، طرفین در مسیر تولید و مصرف گام بر می دارند بعکس ربا خوار.
 - 3- با رواج ربا خواری سرمایه ها در مسیر های ناسالم می افتد و پایه های اقتصاد که اساس اجتماع است متزلزل می شود در حالیکه در تجارت صحیح موجب گردش سالم ثروت می شود.
 - 4- ربا خواری منشأ دشمنی ها و جنگ های طبقاتی است ولی تجارت صحیح هرگز جامعه را به زندگی طبقاتی و جنگ های ناشی از آن سوق نمی دهد.
- در ادامه می فرماید: «فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ.» کسانی که تا قبل از نزول حکم ربا به این کار دست می زدند درب توبه به رویشان باز است و خداوند سودهایی را که در گذشته برده اند را خواهد بخشید و کار او به خدا واگذار خواهد شد. رسمیت قوانین همیشه از زمانی در نظر گرفته می شود که اجرایی شود و به اصطلاح، قانون عطف به ماسبق نمی شود.
- اما کسانی که به خیره سری ادامه دهند: «وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ.» اهل دوزخند و جاودانه در آن خواهند ماند. به نظر می رسد که این آیه عفو را شامل حال آنها می شود. عذاب جاویدان مخصوص کافران است نه افراد باایمان گناهکار اما اگر رباخواران اصرار بر ربا داشته باشند به این معناست که ایمان از کف می دهند و بی ایمان و در حکم کافر از دنیا خواهند رفت.
- در عبارت «يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبْوَأَ وَيُزِيلُ الصَّدَقَاتِ» خداوند یک مقایسه ای بین ربا و انفاق انجام می دهد و می فرماید که سنت الهی بر این است که ربا را نابود و صدقات را افزایش دهد. «محق» به معنای نقصان و نابودی تدریجی و «ربا» به معنی رشد و نمو تدریجی است.
- در اینجا ربا در برابر انفاق قرار می گیرد: ربا، جمع تدریجی ثروت که از دسترنج دیگران به دست می آید و در نتیجه نابودی تدریجی و خانمان براندازی این گروه است کمترین حاصل آن آغاز کینه توزی و دشمنی های خونین به طوریکه جان و مال ربا خوار نیز در معرض خطر قرار می گیرد. اما انفاق، بخشش از اموال و سرمایه خود به نفع اقشار محروم و

نیازمند جامعه. کمترین حاصل آن جلب محبت و رضایت مندی و رشد عواطف عمومی است در نتیجه سرمایه فرد انفاق کننده نه تنها در خطر نمی افتد بلکه با همکاری عمومی و در فضای محبت به رشد طبیعی خود نیز می رسد.

2- رشوه:

آیه مورد بحث: «وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِّنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ.» (بقره: 188) و اموالتان را در میان خود به باطل و ناحق مخورید. و آن را به عنوان رشوه به سوی حاکمان و قاضیان سرازیر نکنید تا بخشی از اموال مردم را [با تکیه بر حکم ظالمانه آنان] به گناه و معصیت بخورید، در حالی که [زشتی کارتان را] می دانید.

- آیه به یکی از اصول مهم و کلی اسلامی اشاره می کند که در تمام مسائل اقتصادی حاکم است، و به یک معنا می توان تمام ابواب فقه اسلامی را در بخش اقتصاد، زیر پوشش آن قرار داد. به همین دلیل، فقهای بزرگ ما در بخش های زیادی از فقه اسلامی به آن تمسک می جویند.
- از باطل در اینجا تفسیرهای متعددی شده است: برخی آن را به معنای اموالی دانسته اند که از روی غضب و ظلم به دست می آید، برخی نیز اشاره به اموالی که از طریق قمار و مانند آن فراهم می گردد و پاره ای هم آن را اموالی می دانند که از طریق سوگند دروغ و انواع پرونده سازی های دروغین به دست می آید.
- مفهوم آیه عام است و همه موارد گفته شده و غیر اینها را نیز شامل می شود؛ زیرا «باطل» که زایل و از بین رفته است، همه را در بر می گیرد. بنابراین هرگونه تصرف در اموال دیگران از غیر طریق صحیح و به ناحق، مشمول این نهی الهی است. نیز تمام معاملاتی که هدف صحیح و پایه و اساس عقلایی ندارد، مشمول این آیه است.
- نکته جالب توجه این است که آیه مورد بحث بعد از آیات روزه آمده که از منظر برخی از مفسران دارای نوعی همبستگی در میان این دو است. آنجا از خوردن نهی می کند و اینجا از خوردن اموال مردم به ناحق نهی می نماید. و نشان از این می دهد که نخوردن اموال مردم نیز نوعی دیگر از روزه داری و ریاضت نفس است و هر دو از شاخه های تقوا محسوب می شود تقوایی که به عنوان هدف نهایی روزه معرفی شده است.
- اکل (خوردن) معنای گسترده ای دارد که هرگونه تصرفی را شامل می شود. (اکل مال به باطل) اشاره کرده که بعضی از مردم، آن را حق خود می شمردند، به گمان اینکه آن را بر اساس حکم قاضی، به دست آورده اند: «برای خوردن قسمتی از اموال مردم به گناه، بخشی از آن را به قضات ندهید در حالیکه می دانید.»
- تدلوا از ماده «ادلاء» در اصل به معنای فرستادن دلو در چاه برای بیرون آوردن آب است و یان تعبیر زیبایی است که در مواقعی که انسان تسبیب اسبابی می کند تا به منظور خاصی نایل گردد، به کار می رود. در تفسیر این جمله آمده است: بخشی از مال را به صورت هدیه یا رشوه به قضات دهند تا بقیه را تملک کنند. قرآن می گوید گرچه در اینجا ظاهراً به حکم قاضی مال را به چنگ آورده اید ولی این کار اکل مال به باطل است.

نمونه سوالات تشریحی درس یازدهم:

1 - علت مخالفت امامان با ربا چیست؟

- 2 - در آیه « يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ » حال ربا خواران به کسانی تشبیه شده که بر اثر تماس شیطان با او دیوانه شده و نمی تواند تعادل خود را حفظ کند از این رو گاهی به زمین می خورد و گاهی بر می خیزد. با فرض اینکه این وضع بیان حال رباخواران در دنیا است علت آن را توضیح دهید.
- 3 - تفاوت اثر گذاری ربا و انفاق را در جامعه بیان کنید.
- 4 - منظور از باطل در آیه « وَ لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ » را بنویسید.

جلسه دوازدهم: دیدگاه اسلام نسبت به ازدواج در مقایسه با تفکر رهبانیت مسیحی

جایگاه ازدواج از منظر ادیان مختلف:

1- دیدگاه کتاب مقدس به ازدواج حضرت آدم و حوا:

در کتاب مقدس در سفر تکوین (کتاب پیدایش) آمده است که خداوند پس از ورود آدم به باغ عدن برای آنکه او را از تنهایی بیرون آورد، خواب را بر او مستولی ساخت و سپس یکی از استخوان های دنده اش را گرفت و از آن همسرش حوا را آفرید. (کتاب مقدس، سفر تکوین، فصل اول: 2، 21-24)

2- دیدگاه قرآن نسبت به ازدواج حضرت آدم و حوا:

قرآن بیان می دارد که آفرینش حوا قبل از این انجام گرفته است چه آنکه در بخشی از آیات خطاب به آدم آمده است که تو با همسرت در بهشت ساکن شوید: «قلنا يا آدم اسكن انت و زوجك الجنة.» (بقره: 35) از طرف دیگر قرآن آفرینش حوا را از جان آدم می داند نه از استخوان او می فرماید: «يا ايها الناس اتقوا ربكم الذي خلقكم من نفس واحدة و خلق منها زوجها.» (نساء: 1) بر این اساس از منظر قرآن حوا با فاصله کوتاهی از آدم (پیش از ورود ایشان به بهشت خاص) خلق شده است.

این امر از نیاز غریزی و فطری انسان به داشتن همسر حکایت دارد. بدین جهت خداوند در آیات متعددی در نظر گرفتن همسر برای انسان ها را از نعمت های خود بر شمرده است.

و نیز در این باره می فرماید: «من آياته أن خلق لكم من أنفسكم أزواجا لتسكنوا إليها و جعل بينكم مودة و رحمة إن في ذلك لآيات لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ.» (روم: 21)

و از نشانه های او اینکه همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید، و در میانتان مودت و رحمت قرار داد؛ در این نشانه هایی است برای گروهی که تفکر می کنند!

1- زن و مرد از یک گوهر آفریده شده اند اینطور نیست که زن از استخوان دنده مرد آفریده شده باشد.

2- از نظر واژه شناسان «زوج» هم به زن اطلاق می شود و هم به مرد. پس این آیه در حقیقت می فرماید برای شما زنان و مردان همسرانی از جنس خودتان آفرید نه آنکه خطاب به مردان باشد که برای شما زن را به عنوان همسر آفرید.

3- حکمت ازدواج در این آیه سکون و آرامش یافتن مرد در کنار زن دانسته شده است این بدان معناست که از یک سو انسان به آرامش نیاز دارد و از سویی دیگر کسی که همسری بر نمی گزیند، در حقیقت سکون و آرامش روحی و فکری خود را در معرض آسیب قرار داده است.

■ علامه طباطبائی در این مورد می گوید: «از آنجا که زن و مرد نسبت به یکدیگر ناقص و نیازمندند، هر یک به دیگری روی می آورد تا در کنار او آرامش بگیرد؛ زیرا هر ناقصی به کمالش مشتاق، و هر نیازمندی به چیزی که نیازش را برطرف کند، نیازمند است.»

■ و نیز علامه در تفاوت بین رحمت و مودت معتقد است: «رحمت مهر باطنی و قلبی است و مودت اثری است که در نتیجه آن، مهر قلبی بر زبان یا رفتار ظاهر می شود.»

تشویق اسلام به ازدواج:

« وَ أَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَ الصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَ إِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ. وَ لَيْسَتْغَفِرِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ... » (نور: 32-33)

مردان و زنان بی همسر خود را همسر دهید، همچنین غلامان و کنیزان صالح و درستکاران را؛ اگر فقیر و تنگدست باشند، خداوند از فضل خود آنان را بی نیاز می سازد؛ خداوند گشایش دهنده و آگاه است! و کسانی که امکانی برای ازدواج نمی یابند، باید پاکدامنی پیشه کنند تا خداوند از فضل خود آنان را بی نیاز گرداند!

1- «ایامی» جمع «ایم» به معنای کسی است که همسر ندارد.

2- این آیه به والدین فرمان می دهد که فرزندان خود را همسر دهند. این فرمان از یک حکمت و عقلانیت بی بدیل احکام قرآنی حکایت دارد و آن اینکه زمینه های لازم برای تسهیل و تسریع ازدواج جوانان باید فراهم شود.

از طرفی می توان خطاب آیه را عام تر دانسته و گفت که حتی فراهم کردن این زمینه ها بر عهده حکومت اسلامی نیز هست.

3- یکی از عوامل بازدارنده ازدواج جوانان ترس از فقر است که خدا با تعبیر «إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» حمایت الهی و بی نیازسازی خانواده ها را ضمانت کرده است. به این معنا که خدا از رهگذر اسباب و علل عادی و

■ و کلمه "ابتداع" به معنای این است که انسان چیزی را جزو دین کند که جزو دین نباشد، سنت و عملی را باب کند که در هیچ دینی نبوده باشد،

■ و جمله "ما کتباها علیهم" در معنای پاسخ از سؤالی تقدیری است. گویا کسی پرسیده: معنای بدعت گذاری آنان چیست؟ فرموده: اینکه چیزی را جزو دین کنند که ما بر آنان ننوشته‌ایم. و معنای آیه این است که: پیروان مسیح (ع) از پیش خود رهبانیتی بدعت نهادند که ما آن را برای آنان تشریح نکرده بودیم.

■ "إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا" معنایش با جمله قبل این است که ما آن رهبانیت را بر آنان واجب نکرده بودیم، لیکن خود آنان برای خوشنودی خدا و به دست آوردن رضوان او آن را بر خود واجب کردند، ولی آن طور که باید همان رهبانیت خود ساخته را حفظ نکردند، و از حدود آن تجاوز کردند.

در اسلام رهبانیت به شدت منع شده است: و حدیث معروف «لارهبانیه فی الاسلام.» در اسلام رهبانیت وجود ندارد" در بسیاری از منابع اسلامی دیده می‌شود.

■ از جمله بدعت‌های زشت مسیحیان در زمینه رهبانیت «تحریم ازدواج» برای مردان و زنان تارک دنیا بود، مورد دیگر «انزوای اجتماعی» و پشت پا زدن به وظائف انسان در اجتماع، و انتخاب صومعه‌ها و دیرهای دورافتاده برای عبادت و زندگی در محیطی دور از اجتماع بود که به تبع این‌ها مفاسد زیادی در دیرها و مراکز زندگی رهبانها به وجود آمد.

■ درست است که زنان و مردان تارک دنیا (راهبها و راهبه‌ها) خدمات مثبتی نیز انجام می‌دادند، از جمله پرستاری بیماران صعب‌العلاج و خطرناک، همچون جذامیان، و تبلیغ در نقاط بسیار دور دست و در میان اقوام وحشی، و مانند اینها، و همچنین برنامه‌های مطالعاتی و تحقیقاتی، ولی این امور در برابر کل این برنامه مساله ناچیز و کم‌اهمیتی بود، و در مجموع مفاسد آن به مراتب برتری داشت. اصولاً انسان موجودی است که برای زندگی در اجتماع ساخته شده، و تکامل معنوی و مادی او نیز در همین است که زندگی جمعی داشته باشد.

تفاوت رهبانیت با زهد اسلامی:

■ زهد اسلامی که به معنی سادگی زندگی و حذف تجملات و عدم اسارت در چنگال مال و مقام است هیچ ارتباطی به مساله رهبانیت ندارد، زیرا رهبانیت معنی جدایی و بیگانگی از اجتماع است، و زهد به معنی آزادی و وارستگی به خاطر اجتماعی‌تر زیستن است.

■ در حدیث معروفی می‌خوانیم "عثمان بن مظعون" فرزندش از دنیا رفته بود، بسیار غمگین شد، تا آنجا که خانه‌اش را مسجد قرار داد و مشغول عبادت شد (و هر کار را جز عبادت ترک گفت) این خبر به رسول خدا ص رسید، او را احضار کرده، فرمود: «ای عثمان! خداوند متعال رهبانیت را برای امت من مقرر نداشته، رهبانیت امت من جهاد در راه خدا است"

اشاره به اینکه اگر می‌خواهی پشت پا به زندگی مادی بزنی این عمل را به صورت منفی و انزوای اجتماعی انجام مده، بلکه در یک مسیر مثبت، یعنی جهاد در راه خدا، آن را جستجو کن.»

سرچشمه تاریخی رهبانیت:

□ تواریخ موجود مسیحیت نشان می‌دهد که رهبانیت به صورت فعلی در قرون اول مسیحیت وجود نداشته، و پیدایش آن را بعد از قرن سوم میلادی، هنگام ظهور امپراطوری رومی به نام «دیسوس» و مبارزه شدید او با پیروان مسیح ع می‌دانند، آنها بر اثر شکست از این امپراطور (خونخوار) به کوه‌ها و بیابانها پناه بردند. در روایات اسلامی نیز همین معنی به صورت دقیقتری از پیغمبر گرامی اسلام نقل شده که فرمود:

« بعد از عیسی ع جمعی از جباران ظهور کردند و مؤمنان سه مرتبه با آنها پیکار نموده و شکست خوردند، لذا به بیابانها متواری شدند، و به انتظار ظهور پیامبر موعود عیسی (حضرت محمد ص) در غارهای کوه‌ها به عبادت مشغول گشتند، بعضی از آنها بر دین خود باقی ماندند و بعضی راه کفر پیش گرفتند.

سپس افزود آیا می‌دانی رهبانیت امت من چیست؟ عرض کرد: خدا و رسولش آگاه‌ترند، فرمود: «الهجرة، و الجهاد، و الصلاة، و الصوم، و الحج، و العمرة»: رهبانیت امت من هجرت و جهاد و نماز و روزه و حج و عمره است.»

□ «مورخ مشهور مسیحی» ویل دورانت؛ در تاریخ معروف خود در جلد 13 بحث مشروحی راجع به رهبانان نقل می‌کند، او معتقد است پیوستن «راهبه‌ها» (زنان تارک دنیا) به «راهبان» از قرن چهارم میلادی شروع شد و روز به روز کار رهبانیت بالا گرفت تا در قرن دهم میلادی به اوج خود رسید.

نمونه سوالات تشریحی درس دوازدهم:

- 1- دیدگاه قرآن را درباره خلقت حضرت آدم و حوا و ورود ایشان به بهشت در مقایسه با دیدگاه مسیحیت بنویسید.
- 2- حکمت ازدواج در آیه « مِنْ ءَايَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا » را بنویسید.
- 3- در روایتی از پیامبر اکرم آمده است: ازدواج کنید که باعث شما می‌شود.
- 4- تفکر رهبانی را تعریف کنید و بگویید پیشینه این تفکر به کدامین ادیان باز می‌گردد.
- 5- آیا قرآن رهبانیتی که به حضرت عیسی منسوب می‌کنند قبول دارد؟ توضیح دهید.